

تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۱)

خاطرات «ساده‌لوحانه»، «خیانت بزرگان» و «آخرتی که خراب شد»

دکتر سید حمید روحانی^۱

جناب آقای منتظری

... شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعا بر نظر خود مقدم می‌دانم ... اگر شما نظر من را شرعا مقدم می‌دانید - که مسلما منافقین صلاح نمی‌دانند - و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کنید ... از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعا تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید. شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد... برای اینکه در قعر جهنم نسوزید، خود اعتراف به اشتباه کنید، شاید خدا کمکتان کند... تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام ...

امام خمینی

۶۸/۱/۶

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

قاطعیت و صلابت و تصمیم‌گیری‌های توفنده، سازنده و سرنوشت‌ساز، از ویژگی‌های رهبران فرزانه و وارسته‌ای است که پیوسته پیشاپیش حوادث و ناهنجاری‌ها حرکت می‌کنند و در برابر رویدادها و پیشامدها، هیچ‌گاه غافلگیر نمی‌شوند و در موضع انفعالی قرار نمی‌گیرند. هنر یک رهبر دانا و آگاه تنها این نیست که توده‌ها را در راه هدفی مقدس بسیج کند، از بیراهه‌پویی‌ها باز دارد، به بزرگراه رستگاری بکشد و به مقاومت و پایداری فرا خواند، بلکه رسالت اصلی و ریشه‌ای رهبر آن است که در برهه‌های باریک و در موقعیت‌های حساس و تاریک، با تصمیم‌گیری‌های سریع و سرنوشت‌ساز و با قاطعیت برنده و شکننده در برابر خطرهای ویرانگر و بنیان‌کن بایستد و با حوادث ناگوار و پیش‌بینی‌نشده‌ی مقابله کند و اصالت‌ها، آرمان‌ها و ارزش‌ها را پاس دارد.

با نگاهی به زندگی مردان بزرگ و رهبران سترگ این نکته به درستی جلب نظر می‌کند که قاطعیت و صلابت و تصمیم‌گیری‌های بادرایت، رمز موفقیت و کامیابی آن ابررهبرانی است که رویدادهای ناگهانی و شکننده نتوانسته است آنان را بشکند و غافلگیر کند. در برابر ناهنجاری‌ها و فراقنی‌ها، سرسختانه ایستادند و با اندیشمندی و تیزبینی حوادث سهمگین را از سر راه کنار زدند و خطرهای بنیان‌کن را از سر گذراندند.

زندگی پیامبر اکرم(ص) و حضرت امیرالمؤمنین(ع) و تصمیم‌گیری‌های آن بزرگواران در جنگ و صلح و برخورد آنان با دوست و دشمن، معاند و مخالف و چهره‌های منافق، پندآمیز و عبرت‌انگیز است و این درس‌گرانها را به انسان‌ها می‌آموزد که در مکتب انسان‌ساز اسلام، تسامح و تساهل، مجامله و گذشت بر سر اصول جایی ندارد. باید دانست آنگاه که آرمان‌ها و اصالت‌ها به خطر افتد، تردید و تزلزل، سستی و وقت‌گذرانی، آفت سنگین و سهمگینی است که آسیب‌های جبران‌ناپذیری به همراه دارد. از این رو، دانایان امت و آگاهان ملت در این‌گونه مسائل با گام‌های استوار و عزمی آهنین و پایدار به رویارویی با خطرآفرینان بر می‌خیزند و کسانی را که با اصول و ارزش‌ها همراه و هماهنگ نیستند - هر چند از نزدیک‌ترین و عزیزترین کسان باشند - کنار می‌زنند و همانند تیغه‌های پرتوزا که بر فرق سیاهی فرود می‌آید، بر

تاریکاندیشان، فریبخوردگان و بیراهه‌پویان می‌شورند و ریشه انحراف را به آتش می‌کشند. در زوایای فکری مردان فرهیخته و رهبران وارسته «قاطعیت» به عنوان یک اصل سازنده و آموزنده غنوده است و در راه پرفروغ و جاودانه آنان، سستی، تردید و برگشت جایی ندارد. مولایمان حضرت علی(ع) طلحه و زبیر را به رغم آنکه پیشینه دیرینه‌ای در اسلام داشتند آنگاه که به کژراهه رفتند، قاطعانه کنار زد و در کوتاه کردن دست آنان از سرنوشت مردم مسلمان تردید به خود راه نداد و آنگاه که مقدس‌مآبان تاریکاندیش و کوردل - که به ظاهر نماز می‌خواندند و بر اثر سجده‌های طولانی پینه بر جبین داشتند - به رویارویی و کارشکنی برخاستند و برای اسلام و امت اسلامی خطر ساز شدند، امام علی(ع) در ریختن خون آنان درنگ نکرد و در خشکانیدن ریشه فساد خانمانسوز آنان قاطعانه عمل کرد. و این شیوه همه رهبران تاریخ و ابرمردانی است که از تاریخ درس‌های ارزشمندی گرفته و پندهای بزرگی آموخته‌اند و چه بسا دلیرمردانی که با الهام از راه پیامبران و امامان و با به کارگیری تاکتیک و

استراتژی مبارزه توانسته‌اند پیروزی را در آغوش گیرند و عظیم‌ترین دگرگونی را در جامعه پدید آورند و راه سعادت، کامیابی و رستگاری را بر روی ملت‌ها بگشایند.

امام خمینی نیز از سترگ‌رهبرانی بود که در ادوار مختلف و در مقاطع حساس با دست زدن به حرکت‌های متهورانه و مدبرانه توانست سرنوشت تاریخ را دگرگون سازد و طرحی نو در اندازد. قاطعیت، صلابت، درایت، اراده پولادین، عزمی آهنین، مقاومت و پایداری و



با نگاهی به زندگی مردان بزرگ و رهبران سترگ این نکته به درستی جلب نظر می‌کند که قاطعیت و صلابت و تصمیم‌گیری‌های بادرایت، رمز موفقیت و کامیابی آن ابررهبرانی است که رویدادهای ناگهانی و شکننده نتوانسته است آنان را بشکند و غافلگیر کند.



تصمیمات داهیانه و خردمندانه از ویژگی‌های بارز او به شمار می‌رفت. از این رو، در اوضاع و شرایط حساس توانست به کارهایی دست بزند که از نظر بسیاری از سیاستمداران و صاحب‌نظران محال و ناشدنی بود.

امام در اوضاعی نهضت بر ضد شاه را آغاز کرد و تاج و تخت او را هدف قرار داد که گروه‌ها و احزاب سیاسی و کارشناسان ملی، هرگونه حرکت علیه شاه را حرکتی انتحاری می‌پنداشتند و بر این باور بودند که هرگونه موضع‌گیری بر ضد شاه و رفرم او جز شکست و نابودی برآیندی به همراه ندارد و راه به جایی نمی‌برد.

چنان که ایستادن امام رویاروی امریکا و اظهار مخالفت با رژیم کاپیتولاسیون نیز از نظر سیاستمداران سیاسی ایران، دور از خردورزی و مآل‌اندیشی به شمار می‌آمد و آن را مشت بر سندان کوبیدن می‌دانستند!

حماسه‌آفرینی امام در پی یورش کماندوهای شاه به مدرسه فیضیه (۲/۱/۴۲) که بسیاری کار را پایان یافته و روحانیت را شکست خورده ارزیابی می‌کردند، نشان از این واقعیت داشت که هیچ حادثه سهمگینی نمی‌توانست امام را غافلگیر سازد و به سرگردانی و بلاتکلیفی بکشاند. امام پیوسته به نقشه‌ها و نیرنگ‌های دشمن از پیش آگاهی داشت و راه مقابله با آن را نیز به درستی ارزیابی و بررسی کرده و آماده ساخته بود.

آنگاه که عوامل مرموز ساواک برای باز داشتن امام از مبارزه با صهیونیست‌ها به شعار «الکفر ملة واحدة» روی آوردند و کوشیدند امام را به بحث‌های مدرسه‌ای و «قیل و قال» طلبگی بکشانند و به اختلافات داخلی وا دارند، دیدیم که امام چگونه با برخوردی سنجیده و موضعی خردمندانه آن توطئه را نقش بر آب کرد و هشدار داد:

من از کلمه الکفر ملة واحدة که از سازمان به دست و دهان افتاده، متأسفم. این کلام بر خلاف نص کلام‌الله و برای پشتیبانی از اسرائیل و عمال اسرائیل است، مقدمه شناسایی

اسرائیل است، برای پشتیبانی از عمال اسرائیل و فرقه ضاله منحرفه است...^۱ و با این فراز زنده توطئه‌ها را خنثی ساخت و به دام دشمن نیفتاد. چنان که پخش اعلامیه شرم‌آور ساواک که در آن نسبت به امام هتاکي و فحاشی شده بود نیز نتوانست امام را از راه بی‌بازگشت و دشواری که در پیش گرفته بود باز دارد و به تسلیم و عقب‌گرد وا دارد.^۲ امام طی سخنانی تاریخی، با اشاره به این اعلامیه سخیف و اهانت‌آمیز و با پیش‌بینی نقشه‌های شوم رژیم شاه علیه علما و روحانیان هشدار داد:

... خود را آماده کنید برای کشته شدن، خود را آماده کنید برای زندان رفتن، خود را آماده کنید برای سربازی رفتن، خود را آماده کنید برای ضرب و شتم و اهانت... کمربندها را محکم ببندید... نترسید و مضطرب نشوید. به من اگر فحش می‌دهند چرا شما غصه می‌خورید؟ چرا نگران می‌شوید، چرا کاغذها را جمع می‌کنید؟ مگر من از حضرت امیر - علیه السلام - بالاترم؟ معاویه چند سال در بالای منبر به علی فحش داد و آن حضرت صبر کرد...^۳

این قدرت روحی و صلابت روحانی امام در آن شب ظلمت‌بار (۱۵ خرداد ۴۲) نیز به درستی نمایان بود که او را دستگیر کردند و به تهران آوردند. آن در هنگام دستگیری که بر مهاجمان مسلح غرید که «روح‌الله خمینی منم. چرا این بیچارگان را می‌زنید؟» آن در میدان نزدیک منزل که وقتی نیروهای تا دندان مسلح ارتش را که برای دستگیری او گسیل شده بودند مشاهده کرد، با لبخندی معنادار اظهار داشت: «این همه قوا نمی‌خواست!» و آن در میان راه تهران، آنگاه که وحشت و اضطراب و ضعف روحی همراهان و به اصطلاح صاحب‌منصبان ارتش شاه را دید، به دلداری آنان همت گماشت و زبان به پند و اندرز آنان گشود و آنان را به اطاعت از مقررات اسلامی فرا خواند و آن در درون زندان که با زندانبانان قلدرمآب از موضع قدرت و

۱. ر ک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر نخست، تهران، عروج، ۱۳۸۱، ص ۹۸۰.

۲. همان، ص ۳۵۵.

۳. همان، ص ۳۴۰.

صورت برخورد کرد و آنگاه که خواستند از او بازجویی کنند، با پرخاش آنان را از خود راند و رخصت بازجویی به آنان نداد و سرانجام بدون هیچ‌گونه سؤال و جواب از زندان بیرون آمد. امام که پیوسته حوادث را به درستی پیش‌بینی می‌کرد و با آینده‌نگری حرکت می‌کرد گویا روزهای دستگیری و زندانی شدن خویش را نیز به درستی پیش‌بینی کرده و خود را برای چگونگی برخورد با قلدرمآبان و زندانبانان آماده ساخته و به نقاط ضعف آنان به خوبی پی برده بود و می‌دانست که با ستمگران و زورمداران چگونه باید برخورد کند و با چه شیوه‌ای آنان را مقهور اراده خود سازد.

در جریان احیای رژیم کاپیتولاسیون نیز با آنکه به امام یادآوری کرده بودند که برای رژیم ایران هرگونه حمله بر ضد امریکا از حمله به شخص شاه خطرناک‌تر است، امام در سخنرانی ۴ آبان ۱۳۴۳ شدیدالحن‌ترین حملات را به امریکا کرد و اعلام داشت:

رئیس جمهور امریکا بدانند که امروز از منفورترین افراد بشر است در دنیا نزد ملت ایران.

و آن دسته از به اصطلاح نمایندگان مجلس شورای ملی را که از روی جمجمه‌های شهدای ۱۵ خرداد گذشته و به پارلمان راه یافته و به لایحه کاپیتولاسیون رأی داده بودند، خیانتکار خواند و اعلام کرد که:

اینها وکیل ملت نیستند، وکیل سرنیزه‌اند و اگر وکیل ملت هم بودند، من عزلشان کردم. از وکالت معزول‌اند.

حکم عزل به اصطلاح نمایندگان مجلس از سوی یک عالم روحانی که هیچ نیروی مادی و مسئولیت رسمی ندارد، نشان‌دهنده قدرت روحی بالا، خودشناسی والا و باورمندی ژرف به جایگاه روحانی و معنوی‌ای است که از آن برخوردار بود.

امام در دوران اقامت اجباری در عراق نیز در برخورد با حاکمان بعثی و عقلی پیوسته با لحنی آمرانه و مقتدرانه با آنان سخن می‌گفت و از موضع قدرت و قاطعیت آنان را مورد خطاب و عتاب قرار می‌داد که مایه شگفتی ناظران سیاسی، مقامات مذهبی و مردم آگاه آن کشور بود.

مولایمان حضرت علی(ع) طلحه و زبیر را به رگم آنکه پیشینه دیرینه‌ای در اسلام داشتند آنگاه که به کژراهه رفتند، قاطعانه کنار زد و در کوتاه کردن دست آنان از سرنوشت مردم مسلمان تردید به خود راه نداد.

فتوای کمک به چریک‌های فلسطینی و جواز دادن زکوات و سایر صدقات به آنان و طرح حکومت اسلامی در جو آن روز نجف حرکتی دلاورانه و بر خلاف مسیر موج به شمار می‌آمد و تنها از رهبر وارسته و آزاده‌ای چون امام بر می‌آمد که بتواند جوشکنی کند و در برابر موج ناهنجار ارتجاع حاکم بایستد و شورش راستین به پا کند.

عدم تأیید گروهک منافق به رگم موج کاذبی که پدید آورده و بسیاری از علما و روحانیان و یاران امام را به پشتیبانی از خود بسیج کرده بودند، نمونه دیگری از قاطعیت، تیزبینی، ژرف‌نگری، درایت و بصیرت و استقلال رأی امام است و نفوذناپذیری او را به نمایش می‌گذارد.

هجرت امام از عراق در مهرماه سال ۱۳۵۷ که رژیم عقلی صدام راه هرگونه حرکت و خروش را بر روی او بسته بود و بر آن بود که ملت ایران را از رهبری‌های حکیمانه او باز دارد، از حرکت‌های سرنوشت‌ساز و تاریخی بود که بار دیگر قاطعیت، صلابت و اراده پولادین و سرعت و شهامت امام را در تصمیم‌گیری‌ها به نمایش گذاشت و ملت ایران را از اسارت رژیم ستم‌شاهی و استثمار استکبار جهانی رهایی بخشید و سرنوشت تاریخ را دگرگون ساخت.

چنان که عزم قاطع امام برای بازگشت به ایران در آن برهه حساس که دوست و دشمن او را از این سفر منع می‌کردند و آن را خطرناک می‌دانستند و به راستی نیز سفری مخاطره‌آمیز و نگران‌کننده بود، بار دیگر قاطعیت، توکل و وظیفه‌شناسی امام را آشکار کرد و همگان را به

شگفتی و داشت. امام صریحا اعلام کرد من وظیفه می‌دانم به ایران بروم و در کنار ملت باشم هر چند در این راه با خطرهایی مواجه شوم.

تصمیم امام به رویارویی با حکومت نظامی شاپور بختیار در عصر روز ۲۱ بهمن ۵۷ و فراخوانی مردم به حضور در خیابان‌ها و ادامه تظاهرات و راهپیمایی‌ها، از تصمیمات مدبرانه و حکیمانه‌ای بود که به راستی ایران را از سقوط در ورطه نابودی و اضمحلال سیاسی و ملت ایران را از اسارت در چنگال یانکی‌های امریکایی نجات بخشید و استقلال و آزادی ملت ایران را بیمه کرد.

در آن روز سیاه و خونین اگر امام با این فرمان تاریخی حکومت نظامی را به شکست نکشانده بود و دولت دست‌نشانده امریکا (شاپور بختیار) توانسته بود مردم را از صحنه دور کند و به درون خانه‌ها بکشاند و توطئه دستگیری رهبر انقلاب و صدها نفر از رجال روحانی و سیاسی را به اجرا بگذارد، بی‌گمان ایران برای یک قرن دیگر در چنگال استعمار و استبداد گرفتار می‌شد و به شکل زندان مخوفی مانند زندان گوانتانامو، بلکه بدتر در می‌آمد.

موضع‌گیری‌های قاطعانه و تصمیم‌گیری‌های سازنده و مدبرانه امام در مقاطع مختلف و در شرایط سرنوشت‌ساز گسترده‌تر از آن است که بتوان آن را در این مقال گنجانید و حق مطلب را ادا کرد، از این رو، ناگزیر باید گذاشت و گذشت و تنها بایسته است نمونه‌ای دیگر از تصمیم‌های تاریخی و سرنوشت‌ساز امام بررسی شود و آن کنار زدن آقای منتظری از پست قائم‌مقام رهبری می‌باشد که باید گفت نقش این تصمیم در نجات انقلاب اسلامی از خطر سقوط و فروپاشی به پایه «ضربه علی یوم الخندق» بود که آن «ضربه» اسلام را از نابودی نجات بخشید.

امام در مقطعی به کنار گذاشتن آقای منتظری از قائم‌مقامی برخاست و به این امر مهم و خطیر همت گماشت که:

۱. چهره آقای منتظری در میان عموم ملت ایران به عنوان چهره‌ای انقلابی، آراسته به قداست

و معنویت و آغشته به رنگ و لعاب صفا و صداقت کاملا جلوه‌گر بود. بسیاری از مردم او را انسانی مؤمن، مخلص، درستکار، راست‌کردار و فدایی امام می‌پنداشتند و نظر و سخن او را مطابق واقع می‌دانستند! و به گمان آنان او زبان گویای امام به شمار می‌آمد! بی‌تردید کنار زدن این شخصیت با آن موقعیت به مراتب از رویارویی با رژیم تا دندان مسلح و شکستن ابهت شاه در دوران خفقان‌بار سال ۱۳۴۲ دشوارتر، خطرناک‌تر و سهمگین‌تر بود.

۲. نه تنها مردم کوچه و بازار و افراد و عناصر انقلابی و متعهد از مسائل پشت پرده و از کشیده شدن آقای منتظری به ورطه همراهی با نفاق و اندیشه‌های ضد انقلاب بی‌خبر و ناآگاه بودند، بلکه بسیاری از مقامات روحانی و مسئولان کشوری نیز او را عالمی وارسته و شایسته مقام قائم‌مقامی می‌پنداشتند! و شاید شماری از آنان از حضور برخی عناصر ناباب در بیت او ناخشنود بودند، لیکن آن را خطری جدی برای انقلاب اسلامی نمی‌دانستند.

نگارنده به یاد دارد آنگاه که به همراه حجج اسلام کربوبی و امام جمارانی نامه سرگشاده‌ای

خطاب به آقای منتظری در مورد خلاف‌کاری‌ها و نادرستی‌های او نگاشت، برخی افراد و اعضای جامعه مدرسین آن را بر پایه درگیری «مجمع روحانیان مبارز» با نامبرده پنداشتند! از این رو، به اصطلاح از فرصت استفاده کردند و به مراد به او افزودند! تا به اصطلاح از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و او را به جرگه تشکیلات خویش بکشانند!

آقای هاشمی رفسنجانی نیز در گفتگو

امام خمینی نیز از سترک رهبرانی بود که در ادوار مختلف و در مقاطع حساس با دست زدن به حرکت‌های متهورانه و مدبرانه توانست سرنوشت تاریخ را دگرگون سازد و طرحی نو در اندازد.

با آقای کربوبی زبان به گله و انتقاد گشوده و اظهار کرده بود شما وقتی در یک نامه سرگشاده این‌گونه آقای منتظری را به زیر سؤال می‌برید آیا فکر نمی‌کنید که برای روز مبادا که امام در

میان نباشد چه خواهد شد، ما جز آقای منتظری کسی نداریم و نباید بگذاریم به مقام و موقعیت او آسیبی برسد و او در میان مردم به زیر سؤال برود (چیزی نزدیک به این مضامین). این تفاوت فکری برخی مقامات روحانی با ژرف‌نگری، تیزبینی و بینش والای امام درباره سازمان منافقین نیز به منصفه ظهور رسید و در آن موقعیتی که برخی از روحانیان ما برای یاری منافقین سر از پا نمی‌شناختند و همه توان خود را در راه یاری آنان به کار گرفته بودند، امام آنچه جوانان در آیین نمی‌دیدند در خشت خام می‌دید. از این رو، یک تنه در برابر جو کاذبی که منافقین پدید آورده بودند ایستاد و از تأیید آنان خودداری ورزید. در جریان آقای منتظری نیز سالیان درازی پیش از عزل او خطر را احساس کرده و در اندیشه چاره بود لیکن بسیاری از روحانیان حتی در پی کنار زدن او از قائم‌مقامی حیرت زده بودند و با شگفتی می‌پرسیدند «چرا»!

برای آگاهی از بی‌خبری برخی مسئولان نظام از خطر آقای منتظری و تفاوت افق فکری آنان با امام، نامه تاریخی امام در ۶۸/۱/۲۶ به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، می‌تواند تا پایه‌ای واقعیت‌ها را روشن سازد و تفاوت افق فکری امام با یاران او را به نمایش بگذارد:

بسم الله الرحمن الرحيم

خدمت فرزندان عزیز نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و وزرای محترم دامت

افاضاتهم

با سلام

شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است. همین‌قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغام‌ها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدین‌جا ختم نگردد ولی متأسفانه موفق نشد.

از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا می‌کرد تا تصمیم لازم برای حفظ نظام و اسلام بگیرد. لذا با دلی پرخون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام و اسلام کنار گذاشتم.

انشاءالله خواهران و برادران در آینده تا اندازه‌ای روشن خواهند شد.

سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی‌بردار نیست و در صورت تخطی، هر کس در هر موقعیت به مردم معرفی خواهد شد. توفیق همگان را از خداوند متعال خواستارم.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۶۸/۱/۲۶ - روح‌الله الموسوی الخمینی^۱

بگذریم از اینکه برخی مسئولان و مقامات روحانی حتی در پی رحلت امام نیز هنوز به ماهیت آقای منتظری پی نبرده بودند و نسبت به او گرایش داشتند. برخی از تلگرام‌ها و نامه‌های او را در اختیار صدا و سیما می‌گذاشتند تا پخش شود. سفارش می‌کردند که حرم را برای او خلوت کنند و از او تجلیل به عمل آورند و آنگاه به خطر او پی بردند که ضد انقلاب و عوامل بیگانه رسماً و صریحاً پشت او سنگر گرفتند و کوشیدند به دست او نظام و انقلاب را فرو بپاشانند و بگذریم از برخی عناصر فرومایه که آبرو و اعتبارشان از امام است لکن تا آن پایه کوردل و تاریک‌اندیش‌اند که هنوز نسبت به آقای منتظری سمپاتی دارند و به شکل منافقانه و پشت پرده برای او تبلیغ می‌کنند، نان امام را می‌خورند و آش دیگران را هم می‌زنند.

در ترسیم اوضاع آن روزی که امام به کنار گذاشتن آقای منتظری برخاست، این بند از آن رو به درازا کشید تا غربت و مظلومیت امام و تفاوت افق دید او با دیگران شفاف‌تر به چشم آید و روشن شود که امام در اوضاعی که بسیاری از کسان و یاران نایار، او را درک نمی‌کردند و با او همراه نبودند به چه امر عظیمی

امام در اوضاعی نهضت بر ضد شاه را آغاز کرد و تاج و تخت او را هدف قرار داد که گروه‌ها و احزاب سیاسی و کارشناسان ملی، هر گونه حرکت علیه شاه را حرکتی انتحاری می‌پنداشتند.

دست زد و قاطعیت و صلابت، وظیفه‌شناسی و اراده تزلزل‌ناپذیر خود را چه زیبا به نمایش گذاشت و حماسه جاویدان آفرید.

۳. آن روز که امام به کنار گذاشتن آقای منتظری برخاست، یکی از جاسوس‌های شناخته شده سیا به نام منوچهر قربانی‌فر همراه با عناصر و مهره‌های وابسته به منافق در بیت آقای منتظری حکومت داشتند (بنابر آنچه از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است) و به دست مهدی هاشمی و باند او نقشه‌های خود را اجرا می‌کردند و آقای منتظری را به سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌های خلاف واقع و ناروا وامی‌داشتند. در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری از زبان او آمده است:

... آقای قربانی‌فر با مرحوم امید نجف‌آبادی از پیش از انقلاب مربوط بود، مرحوم امید می‌گفت من قبل از انقلاب می‌خواستم *تحریرالوسیله* و حکومت اسلامی امام را چاپ کنم و پول نداشتم دویست هزار تومان به پول آن وقت همین آقای قربانی‌فر به من داد که برای این کار خرج کردم. آقای امید هم بسا در همین ارتباط اعدام شد...^۱

برای نگارنده روشن نیست که منوچهر قربانی‌فر از چه تاریخی به سازمان سیا سرسپرده و در خدمت بیگانگان قرار گرفته است لیکن تردیدی نیست که نامبرده از مهره‌های دربار و وابسته به رژیم شاه بوده است و باید دید چگونه امکان داشت که هزینه چاپ کتاب‌های امام را بپردازد؟ افزون بر این پرداخت دویست هزار تومان به امید نجف‌آبادی در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی مبلغ هنگفتی است که فراتر از هزینه چاپ *تحریرالوسیله* و حکومت اسلامی بوده است. نکته در خور توجه، ذهنیت مثبت آقای منتظری نسبت به قربانی‌فر در این فراز از خاطرات است که با زبان بی‌زبانی می‌خواهد خدمات نامبرده را به رخ بکشد که او برای چاپ کتاب‌های امام چه سرمایه‌گذاری‌هایی می‌کرده! و چه فداکاری‌هایی داشته است! و نظام جمهوری اسلامی از روی نمک‌شناسی نه تنها حق او را پاس نداشتند!! بلکه شیخ فتح‌الله امید را

نیز در ارتباط با او اعدام کردند!!^۱

منوچهر قربانی فر نه تنها نقشه‌های سیا را به وسیله امید نجف‌آبادی، مهدی هاشمی و دیگر اعضای شبکه مرموز، به آقای منتظری تلقین و القا می‌کرد و او را بر می‌انگیخت؟! بلکه شخصا نیز در دل آقای منتظری به هر حيله رهي داشت و می‌توانست دیدگاه‌های خود و سازمان سیا را به او بباوراند و او را علیه نظام و مسئولان آن - به ویژه شخص امام - بشوراند و رویارویی با نظام اسلامی را یک تکلیف الهی و وظیفه اسلامی به او وانمود کند!! آقای منتظری - بنا بر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - ادعا می‌کند:

... اما افرادی که منافق باشند یا با خارج مربوط باشند، یا افراد ناجور و وابسته‌ای باشند در بیت من نبودند...!!!^۲

لیکن خود در این کتاب اذعان دارد که منوچهر قربانی فر با بیت او و با شخص او در ارتباط

بوده و نقشه‌ها و نیرنگ‌های او به وسیله شبکه حاکم در بیت اجرا می‌شده است. آنگاه که سازمان سیا در توطئه برقراری ارتباط سری با مسئولان نظام جمهوری اسلامی از طریق فرستادن مک فارلین به ایران شکست خورد و امام برخی مسئولان را که بر آن بودند با مک فارلین دیدار و گفتگویی داشته باشند، از این کار بازداشت و نامبرده دست از پا

ایستادن امام رویاروی امریکا و اظهار مخالفت با رژیم کاپیتولاسیون نیز از نظر سیاستمداران سیاسی ایران، دور از خردورزی و مأل‌اندیشی به شمار می‌آید و آن را مشت بر سندان کوبیدن می‌دانستند!

۱. چنان که در شماره گذشته این فصلنامه آمد، در کتاب *ایران - کنتررا* که از سوی کمیسیون تحقیق مقامات امریکایی پیرامون سفر مک فارلین به ایران تدوین شده است، به جاسوسی منوچهر قربانی فر برای سازمان سیا اذعان شده است.

۲. خاطرات، ص ۶۱۷، ۶۱۸.

درازتر از ایران رفت، سازمان سیا بر آن شد تا با افشای این جریان، برای نظام جمهوری اسلامی درد سر داخلی ایجاد کند و مسئولان نظام را به جان هم بیندازد و به اختلاف داخلی بکشاند و از مسئولان نظام جمهوری اسلامی به علت بی‌اعتنایی به نماینده امریکا (مک فارلین) انتقام بگیرد. اینجا بود که منوچهر قربانی‌فر جریان را به سمع مبارک آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او رسانید و آقای مهدی هاشمی که بنا بر ادعای آقای منتظری در نامه به امام «... در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و فعلا در کشور مُد شده است هر کار خلافی را از قتل و اعلامیه و امثال اینها رجما بالغیب به او نسبت دهند...»^۱ این نقشه سیا را با فرستادن نامه قربانی‌فر برای مجله «الشراع» به اجرا درآورد. چنان که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری این واقعت این‌گونه افشا شده است:

... البته افشای قضیه مک فارلین هم در مجله الشراع لبنان که به وسیله سید مهدی انجام شد، در تشدید این قضایا نقش داشت...

... نامه قربانی‌فر را ظاهرا سید مهدی توسط یکی از دوستانش به الشراع رسانده بود...^۲

۴. امام می‌دید که آقای منتظری تا آن پایه به شبکه حاکم بر بیت خود اعتماد و اطمینان دارد که اخبار، ادعاها و بافته‌های افراد و اعضای بیت را «وحی منزل» می‌داند و بدون کوچک‌ترین تردیدی می‌پذیرد و به آن ترتیب اثر می‌دهد. نمونه آشکار این دلبستگی، وابستگی و باورمندی او به افراد بیت جریانی است که آقای منتظری - بنا بر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - با آب و تاب فراوان بازگو می‌کند که در شماره گذشته این فصلنامه آورده شد و در این بخش نیز به عنوان اینکه «گواه شاهد صادق در آستین باشد» و درجه وابستگی و اعتماد و اطمینان آقای منتظری به اطرافیانش بیش از پیش آشکار شود، قسمتی از آن آورده می‌شود:

... یک وقت آقای علی‌اصغر کیمیایی مسئول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت شده در سال ۶۵ بود گفت دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان

آوردند و آن قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کنند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند... آقای کیمیایی از قول آقای رحیمی حاجی آبادی... که او هم مدتی بازداشت بود نقل می‌کرد که در سلول با این دو نفر طلبه هم‌سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این قدر ناراحتید؟ می‌گویند ما را مجبور کردند که

عدم تأیید گروهک منافق به رغم موج کاذبی که پدید آورده و بسیاری از علما و روحانیان و یاران امام را به پشتیبانی از خود بسیج کرده بودند، نمونه دیگری از قاطعیت، تیزبینی، ژرف‌نگری، درایت و بصیرت و استقلال رأی امام دارد و نفوذناپذیری او را به نمایش می‌گذارد.

علیه مسئولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم... حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟!

آقای کیمیایی می‌گفت من این دو نفر را بعداً در بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم. آنها ضمن معذرت‌خواهی ماجرا را همان‌طور که آقای رحیمی تعریف کرده بود نقل کردند...^۱

یک انسان متعهد، خردمند و آگاه به زمان، در این‌گونه موارد طبیعی است که چشم و گوش بسته و کورکورانه چنین روایتی را نمی‌پذیرد هر چند از زبان نزدیک‌ترین و مطمئن‌ترین افراد شنیده باشد، بلکه پیرامون آن به تحقیق و بررسی می‌نشیند. دست کم می‌خواهد آن دو طلبه‌ای را که در زندان تحت فشار قرار گرفته و به مصاحبه مجبور شده بودند، از نزدیک ببیند که آیا

۱. همان، ص ۶۱۱.

هنوز هم «خیلی گریه و زاری می‌کنند»؟! و آن مطالب کذب و افترا چه بوده که به دو تن از اولیای خدا!! نسبت داده‌اند و از آن چه بهره‌ای می‌خواستند بگیرند و پس از تحقیق و تفحص و اطمینان به صحت و درستی آن، می‌تواند آن را بازگو کند. لیکن آقای منتظری در جای جای خاطرات به بسیاری از مقامات روحانی و مسئولان نظام جمهوری اسلامی نسبت‌هایی می‌دهد که راوی آن، عناصر مرموز، مشکوک و لایبالی حاکم در بیت او هستند که با این‌گونه خبرهای کذب و نادرست او را به رویارویی با امام و نظام جمهوری اسلامی کشاندند.

چنان که در شماره پیشین اشاره شد آقای منتظری ادعا دارد خبرهایی را که در سخنرانی‌ها و نامه‌های خود در دوران قانئم‌مقامی آورده است، از زبان مردم، مسئولان و بولتن‌های محرمانه گرفته است لیکن در کتاب خاطرات منسوب به او آنچه را آورده و آنچه را که روی آن تکیه کرده است از زبان مهره‌های مرموزی است که در بیت او در شبکه مهدی هاشمی و منوچهر قربانی‌فر عضویت داشتند و مأموریت آنان در واقع این بود که دیدگاه‌ها و بافته‌های سازمان سیا و سازمان منافقین را به آقای منتظری القا کنند و از زبان او بازگو نمایند.

امام با اینکه از نفوذ عوامل سیا در بیت آقای منتظری آگاهی نداشت، این واقعیت را به درستی دریافته بود که دیدگاه‌ها، موضع‌گیری‌ها و مسائلی که نامبرده مطرح می‌کند، از زبان یک هموطن وارسته، آزاده، اسلام‌شناس و انقلابی نیست و او در واقع زبان بیگانه را در دهان دارد و به گفته شاعر:

این همه آوازه‌ها از شه بود / گرچه از حلقوم عبدالله بود

امام با مطالعه طولانی بر روی روش، منش، گفتار و رفتار آقای منتظری دریافت که نامبرده ندانسته و ناخودآگاه در خدمت حرامیان اندیشه و عقیده و عوامل نفاق و عناصر مرموز قرار گرفته است و خطر او برای اسلام و انقلاب اسلامی از منافقین، صدامیان و شیطان بزرگ به مراتب بیشتر و شکننده‌تر است، زیرا مردم او را با چشم رهبر آینده انقلاب اسلامی می‌نگرند و گفتار او را مطابق با موازین اسلامی و آرمان‌ها و ارزش‌های انقلابی می‌پندارند و اگر با این خطر برخورد جدی و ریشه‌ای صورت نگیرد، چه بسا روزی مردم چشم باز کنند و ببینند

دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی به دست آقای منتظری ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر اسلام، استقلال ایران و انقلاب اسلامی وارد ساخته‌اند و بی‌تردید نخستین قربانی این توطئه شخص آقای منتظری می‌بود که ساده‌اندیشانه و خوش‌باورانه آلت دست توطئه‌گرانی قرار گرفته بود که در پشت چهره او سنگر گرفته و پنهان شده بودند.

کنار زدن آقای منتظری از حرکت‌های بزرگ انقلابی، حماسی، خدایسندانه، مدبرانه و سرنوشت‌سازی بود که تنها از ابررهبری

مقتدر، خودساخته، آزاده و از

خودرسته‌ای مانند امام بر می‌آمد که در

قاطعیت، صلابت، وظیفه‌شناسی و

خردورزی سرآمد همه رهبران

ژرفاندیش و متفکر دوران بود. می‌توان

گفت رویدادهای سنگین، سهمگین و

خطرآفرینی را که امام در دوران نهضت

و انقلاب از سر گذرانید، در برابر خطر

جریان آقای منتظری و موضوع کنار زدن

او از قائم‌مقامی از اهمیت کمتری

برخوردار بود و هیچ‌یک از آنها در حدی

برخی عناصر فرومایه که آبرو و اعتبارشان از امام است تا آن پایه کوردل و تاریک‌اندیش‌اند که هنوز نسبت به آقای منتظری سمپاتی دارند و به شکل منافقانه و پشت پرده برای او تبلیغ می‌کنند، نان امام را می‌خورند و آش دیگران را هم می‌زنند.

نبود که ارکان نظام را به لرزه درآورد، لیکن قرار گرفتن قائم‌مقام رهبری در صف دشمنان

سوگندخورده اسلام (سیا - منافقین) آن هم به صورت ندانسته و ناخودآگاه از رویدادهای

خطرناکی بود که می‌توانست ایران را یکپارچه و ناگهانی بار دگر به اسارت و ذلت بکشاند و

امریکا را بر این کشور سلطه بخشد و سرجوخه‌های عربده‌کش امریکایی را بر جان و مال و

ناموس ملت ایران چیره سازد و اسلام را برای مدتی دراز از صحنه بیرون راند و ایران را به

گنداب فساد و فحشا و تباهی کشاند. این جریان به کشتی‌ای می‌ماند که ناخدای آن به سبب

خواب‌ریودگی و خوش‌خیالی کشتی را به سمت گردابی سهمگین و مرگبار هدایت می‌کند و اگر مردان هوشیار و بیدار به چاره‌جویی بر نخیزند و کشتی را از چنگ ناخدای سرمست و خواب‌زده بیرون نیاورند، سقوط، نابودی و غرق شدن کشتی و سرنشینان آن در قعر اقیانوس بیکران و در کام گرداب بی‌پایان مسلم خواهد بود.

امام به رغم علاقه‌ای که به آقای منتظری داشت و او را حاصل عمر خویش می‌دانست، با اراده‌ای وصف‌ناپذیر و عزمی آهنین به یاری اسلام، انقلاب و ملت مظلوم ایران شتافت و با یک تصمیم‌گیری تاریخی و حکیمانه آقای منتظری را از سر راه انقلاب اسلامی ایران کنار زد و همه سازمان‌های جاسوسی، جاسوس‌پروری و استعماری را که سالیان دراز در بیت آقای منتظری سرمایه‌گذاری کرده و برای پس از رحلت امام برای ایران خواب‌های خطرناکی دیده بودند حیرت‌زده ساخت و توطئه‌های چندین ساله آنان را نقش بر آب کرد. امام در تاریخ ۶۸/۱/۶ طی نامه‌ای به آقای منتظری اعلام کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم! خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید. شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مسأله مهدی هاشمی

قاتل، شما او را از همه متدینین متدین تر می دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می دادید که او را نکشید، از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی باشید و به طلابی که پول برای شما می آورند بگوئید به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمدالله از این پس شما مسأله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعا مقدم بر نظر خود می دانید (که مسلما منافقین صلاح نمی دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می شوید که آخرتتان را خراب تر می کند) با دلی شکسته و سینه ای گداخته از آتش بی مهری ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می کنم دیگر خود دانید:

۱. سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال ها نریزد.

۲. از آنجا که ساده لوح هستید و سریعاً تحریک می شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید. شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳. دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴. نامه ها و سخنرانی های منافقین که به وسیله شما از رسانه های گروهی به مردم می رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفداه و خون های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید. برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید شاید خدا کمکتان کند.

والله قسم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم ولی در آن وقت شما را ساده لوح می دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه های علمیه بودید و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی کنم. والله قسم من با نخست وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می دانستم. والله قسم من رأی به ریاست جمهوری

بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم. من با خدای خود عهد کرده‌ام که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم. من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگانش به اسلام. سعی کنند تحت تأثیر دروغ‌های دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شغف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او. از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. والسلام

یکشنبه ۶۸/۱/۶

روح‌الله الموسوی الخمینی^۱

آنچه امام در پایان این نامه حماسی، تاریخی و تاریخ‌ساز خطاب به مردم عزیز آورده‌اند، حاصل یک دنیا مفهوم عرفانی، سیاسی و علمی در آن است که شرح و تفسیر آن از مجال این قلم بیرون است. لیکن باید دانست که اگر امام این چند پیمان و عهد را با خدا و مردم نداشت بی‌تردید نمی‌توانست چنین انقلاب عظیم و معجزه‌آسا را پدید آورد و نیز هیچ‌گاه نمی‌توانست خطرهای جریان‌های بنیان‌کن مانند جریان آقای منتظری را از سر این ملت و کشور دور سازد و انقلاب اسلامی و آرمان‌ها و ارزش‌های آن را پاس دارد و بیمه کند و از نفوذ عناصر مرموز در زندگی درخشان خویش پیشگیری کند.

این عهد امام با خدا بود که او را از چشم‌پوشی از لغزش دیگران (حتی یاران و نزدیکان) باز می‌داشت و راه سوء استفاده از مقام و موقعیت او را بر روی فرصت‌طلبان می‌بست. این پیمان امام با خدا بود که او را بر آن می‌داشت تا به مصداق «لا تأخذه فی الله لومة لائم» رضای مردم و مخلوق را بر رضای خالق مقدم ندارد و اگر همه جهان علیه او به پا خیزند دست از حق و حقیقت بر ندارد. او چنان که در این نامه اشاره می‌کند مرد وظیفه بود و طبق وظیفه قلم می‌زد و از روی وظیفه گام بر می‌داشت و همه آرزویش این بود که در انجام وظیفه کوتاهی نکرده باشد. از این رو، در نامه‌های گوناگون به یاران خود تأکید می‌کرد:

... اگر انسان در این اوضاع و احوال قیام به وظیفه کند و موفق به خدمت شود، نگرانی ندارد. نگرانی آنجاست که به خدمت قیام نکند و از وظیفه - خدا نخواستہ - شانه خالی کند...^۱

... آنچه مهم است آن است که انسان با هر منطقی که بتواند خدمت کند و ادای وظیفه نماید که پیش وجدان خود شرم‌منده نباشد. وصول به مقاصد و عدم آن بسته به اراده الهیه [است] و به ما تکلیفی نیست...^۲

... ما نباید در ادای وظایف منتظر نتیجه قطعیه باشیم. اگر در محضر مقدس حق تعالی عامل به وظیفه معرفی شویم، همین نتیجه است...^۳

امام در این نامه ۶ فروردین یادآور می‌شود:

... من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبش با آنها در میان گذارم...

و در پایان نامه می‌نویسد:

... از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد...

روشن است که امام آنچه را که از آقای منتظری سر می‌زد تنها از روی ناآگاهی،

ساده‌اندیشی و فریب‌خوردگی نمی‌دانست بلکه می‌دید او چگونه در راه دفاع از داماد و برادر داماد و مریدان و مرادان بیت بر آن است که اسلام، قانون، انقلاب و آرمان‌های انقلابی و ملی را بر باد دهد و اگر توان داشته باشد «قیصریه را به آتش بکشد». بی‌تردید اگر آقای منتظری در آن روز قدرت رویارویی با امام و نظام را در خود می‌دید به جنگ خانمانسوز داخلی دست می‌زد و تا سرحد فروپاشی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی پیش می‌رفت. از این رو، امام در نامه آرزو می‌کند از این دنیا برود «تا طعم تلخ خیانت دوستان را

بیش از این نچشد...» و از این مهم‌تر اینکه در دیدار سران سه قوه و برخی دیگر از مسئولان نظام که برای شفاعت از آقای منتظری و پیشگیری از پخش نامه ۶۸/۱/۶ به محضر امام رفته بودند امام با صراحت نامبرده را فاسق، فاجر، فاسد و مفسد خواند و از او بی‌زاری جست^۱ که نشان از ضربه سنگینی دارد که از جانب آقای منتظری بر اسلام، انقلاب و کیان مرجعیت و روحانیت وارد آمد و امام به درستی از ژرفای این ضربه آگاه بود و پیامدهای ناگوار و فاجعه‌بار آن را پیش‌بینی می‌کرد.

در پی این موضع‌گیری قاطعانه و خدایسندانه امام، شبکه وابسته به بیت آقای منتظری برای

آن روز که امام به کنار گذاشتن آقای منتظری برخاست در موقعیتی بود که بنابر آنچه از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات منسوب به او آمده است، یکی از جاسوس‌های شناخته شده سیا به نام منوچهر قربانی فر همراه با عناصر و مهره‌های وابسته به منافق در بیت او حکومت داشتند.

۱. در این جلسه، مقام معظم رهبری، آیات و حجج اسلام آقایان مشکینی، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی، امینی و مهندس میرحسین موسوی و مرحوم حاج سید احمد آقا حضور داشتند.

اینکه امام را از پخش نامه ۱/۶ باز بدارد و آقای منتظری را از بی‌اعتباری و بی‌آبرویی جبران‌ناپذیر برهاند و برای آینده نذیره کند تا در برهه دیگر بتواند بار دیگر او را آلت دست قرار دهد و از وجود او برای رویارویی با انقلاب اسلامی بهره‌برداری کند، به تکاپو افتاد که او را بر آن دارد تا توبه‌نامه‌ای به امام بنویسد و از کارهای گذشته اظهار پشیمانی کند و بدین‌گونه او را از سقوط حتمی نجات بخشد، از این رو، آقای منتظری پس از دریافت نامه عتاب‌آمیز ۱/۶ این توبه‌نامه را برای امام فرستاد:

◆ توبه‌نامه آقای منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام و تحیت، مرقومه شریفه مورخه ۶۸/۱/۶ واصل شد. ضمن تشکر از ارشادات و راهنمایی‌های حضرت عالی به عرض می‌رساند: مطمئن باشید همان‌طور که از آغاز مبارزه تا کنون در همه مراحل همچون سربازی فداکار و از خودگذشته و مطیع در کنار حضرت عالی و در مسیر اسلام و انقلاب بوده‌ام، اینک نیز خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم. زیرا بقا و ثبات نظام اسلامی مرهون اطاعت از مقام معظم رهبری است. برای هیچ‌کس قابل شک نیست که این انقلاب عظیم تاکنون در سایه رهبری و ارشادات حضرت عالی از خطرات مهمی گذشته و دشمنان زیادی همچون منافقین کوردل که دستشان به خون هزاران نفر از مردم و شخصیت‌های عزیز ما و از جمله فرزندان عزیز خود من آغشته است و سایر جناح‌های مخالف و ضد انقلاب و سازشکار و لیبرال‌مآب‌های کج‌فکر را رسوا و از صحنه خارج نموده است. آیا جنایات هولناک و ضربات ناجوانمردانه این روسیاهان کوردل به انقلاب و کشور و ملت عزیز و فداکار ما فراموش‌شدنی است؟ و اگر بلندگوهای آنان و رادیوهای بیگانه خیال می‌کنند با جوسازی‌ها و نشر اکاذیب و شایعه‌پراکنی‌ها، به نام اینجانب می‌توانند به اهداف شوم خود برسند و در همبستگی ملت ما رخنه کنند سخت در اشتباهند.

و راجع به تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری، خود من از اول جدا مخالف بودم، و با توجه به مشکلات زیاد و سنگینی بار مسئولیت، همان وقت به مجلس خبرگان نوشتم که تعیین اینجانب به مصلحت نبوده است و اکنون نیز عدم آمادگی خود را صریحا اعلام می‌کنم و از حضرت عالی تقاضا می‌کنم به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند و به من اجازه فرمایید همچون گذشته یک طلبه کوچک و حقیر در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی و خدمت به اسلام و انقلاب زیر سایه رهبری حکیمانه حضرت عالی اشتغال داشته باشم؛ و اگر اشتباهات و ضعف‌هایی که لازمه طبیعت انسان است رخ داده باشد، انشاءالله با رهبری‌های حضرت عالی مرتفع گردد.

و از همه برادران و خواهران عزیز و علاقه‌مند تقاضا می‌کنم مبادا در مورد تصمیم مقام معظم رهبری و خبرگان محترم به بهانه حمایت از من کاری انجام دهند و یا کلمه‌ای بر زبان جاری نمایند. زیرا مقام معظم رهبری و خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند.

امید است این شاگرد مخلص را همیشه از راهنمایی‌های ارزنده خود بهره‌مند و از دعای خیر فراموش نفرمایید.

والسلام علیکم و رحمت الله و برکاته

۶۸/۱/۷ - حسینعلی منتظری

در این توبه‌نامه آقای منتظری چند نکته در خور نگرش است:

۱. اینکه نامه ۶ فروردین امام، حرکتی در راه ارشاد و راهنمایی او می‌باشد و مورد تشکر و ستایش اوست.
۲. صریحا اعلام داشته است: «خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات امام می‌داند».
۳. صریحا اذعان کرده است که تعیین اینجانب به عنوان قائم‌مقام رهبری... به مصلحت نبوده و رسماً از امام خواسته است «به مجلس خبرگان دستور دهید مصلحت آینده اسلام و انقلاب و کشور را قاطعانه در نظر بگیرند».

۴. تعهد کرده است که «در حوزه علمیه به تدریس و فعالیت‌های علمی زیر سایه رهبری حکیمانه امام اشتغال داشته باشد».
۵. برای برطرف کردن ضعف‌ها و اشتباهات خود اعلام آمادگی کرده است.
۶. اذعان داشته است که «امام و مجلس خبرگان جز خیر و مصلحت اسلام و انقلاب را نمی‌خواهند».

◆ پراکنده‌گویی در کتاب خاطرات

در خاطرات منسوب به آقای منتظری پیرامون نامه ۶ فروردین امام و برکناری نامبرده از قائم‌مقامی، پراکنده‌گویی‌ها و ضد و نقیض‌هایی دیده می‌شود که از ورشکستگی، سردرگمی و دست و پا زدن‌های ناشیانه تنظیم‌کنندگان این کتاب نشان دارد. در این کتاب ادعا شده است که در پی نامه ۶ فروردین امام، توطئه‌ای برای گرفتن توبه‌نامه از نامبرده در دست اقدام قرار داشت:

... آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان در آوردند و گفتند من در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید، نامه مفصلی بود... و در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و توبه‌نامه بود و می‌خواستند از من امضا بگیرند...^۱

به دنبال این از زبان او آمده است:

... یکی از آقایان معروف به من گفت من اطلاع دارم که آقایان بالا می‌خواستند از شما اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته‌اید و شما را به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند تا خیالشان برای همیشه راحت شود...!!^۲

از این خاطرات به دست می‌آید که آقای عبدالله نوری مجری گرفتن اعتراف‌نامه از آقای

۱. خاطرات، ص ۶۷۷.

۲. همان، ص ۶۷۹.

منتظری بوده است که «با منافقین همکاری داشته» تا او را «به این اتهام بازداشت و محاکمه و شاید اعدام نمایند!»^۱

از سوی دیگر درباره آقای عبدالله نوری از زبان آقای منتظری آورده‌اند:

... آقای حاج شیخ عبدالله نوری از افراد خوش‌استعداد و باهوش و فاضل و علاقه‌مند به اسلام و انقلاب می‌باشد و تا حال پست‌های حساسی را در انقلاب متصدی شده و خوب اداره کرده است و به نظر می‌رسد در جریان نامه ۱/۶ ایشان از بیت امام مبعوث بودند و ظاهراً قصد اصلاح داشتند. شنیدم ایشان گفته بودند آقایان تصمیمات حادی داشتند و من با این اقدام می‌خواستم از انجام کارهای حاد جلوگیری کنم...^۱

بنابر این نظریه، آقای نوری نمی‌توانسته است مأمور و مجری توطئه‌ای باشد که زمینه محاکمه و «شاید اعدام» او را هموار سازد و اگر آقای منتظری اذعان دارد که آقای نوری قصد خیر و اصلاح داشته باید توضیح دهد که مأمور اجرای نقشه مقامات بلندپایه و به تعبیر او «آقایان بالا» که می‌خواستند از او اقرار بگیرند که با منافقین همکاری داشته و... چه کسی یا چه کسانی بوده‌اند؟ چون در کتاب خاطرات از دو تن برای گرفتن توبه‌نامه نام می‌آورد: آقای دری نجف‌آبادی و آقای عبدالله نوری که بنا بر آنچه در کتاب خاطرات آمده است آن دو مورد اعتماد آقای منتظری بودند و «قصد خیر داشتند و می‌خواستند جلوی فتنه گرفته شود» بنابراین مأمور گرفتن اقرار از او چه کسی یا چه کسانی بوده‌اند؟!^۱

البته از آقای منتظری که مهدی و هادی هاشمی و منوچهر قربانی‌فر مورد اعتماد او بودند و نقش مشاور را برای او بازی می‌کردند، جز این انتظار نیست که چنین دروغ‌های بی‌پایه و مسخره‌آمیزی را بپذیرد و به آن ترتیب اثر دهد یا باور داشته باشد که

... در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند

آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کند...!!^۲

برای اثبات ساده‌اندیشی، زودباوری و تأثیرپذیری آقای منتظری، اگر فرضاً هیچ سند و نشانه‌ای در دست نبود، آنچه از زبان او در بالا آمد که «آقایان بالا» قصد داشتند از او اعتراف بگیرند و او را به محاکمه بکشند یا اینکه امام را بر آن دارند که آقای حاج سید احمد آقا(ره) را برای بعد از خود تعیین کند! بهترین و روشن‌ترین نشانه ناتوانی او از درک مسائل سیاسی و امور اجتماعی می‌تواند باشد. چون یک انسان معمولی که از درک و فهم مسائل عاجز و ناتوان نباشد و چند صباحی در حوزه‌های علمی و محافل روحانی رفت و آمد کرده باشد، درمی‌یابد که اندیشه انتصاب حجت‌الاسلام مرحوم حاج سید احمد خمینی(ره) به قائم‌مقامی نه تنها با واقعیت‌های اجتماعی و موقعیت حوزه‌های علمی و جامعه روحانیت همخوانی ندارد، بلکه با حساسیت امام نسبت به بستگان و نزدیکان خویش ناسازگار است، چرا که امام هیچ‌گاه نمی‌خواست آنان در نظام جمهوری اسلامی مسئولیتی بپذیرند. یک انسان با فهم و شعور آنگاه که چنین ادعاهای مسخره‌آمیز و رسوا را بشنود، نه تنها آن را نمی‌پذیرد بلکه برای قانع کردن «ساده‌لوحان» که از بینش سیاسی و خرد و اندیشه لازم محروم‌اند و چه بسا چنین بافته‌های دروغی را باور کنند چنین استدلال می‌کند:

۱. اگر توطئه‌ای برای محاکمه و اعدام آقای منتظری یا انتصاب مرحوم حاج سید احمد خمینی در کار بود، بهترین دستاویز نامه ۶ فروردین امام بود که می‌توانست از هر مدرک و سند و اقرار و اعترافی در ساقط کردن آقای منتظری در میان ملت ایران مؤثرتر باشد، چه کسانی از پخش آن در آن موقعیت حساس جلوگیری کردند؟ نامه ۶ فروردین امام برای به زیر سؤال بردن و بدنام کردن آقای منتظری بی‌تردید از اقرار او به همکاری با منافقین کاربرد بیشتری داشت و اگر در آن روز انتشار می‌یافت برگ برنده‌ای بود برای کسانی که بنا بر ادعای او اندیشه محاکمه و «شاید اعدام»! او را در سر داشتند. بنابراین چرا به انتشار آن دست نزدند؟ از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات آمده است:

... امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند... امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی‌المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند...

ایشان در این اواخر بیماری سرطان هم داشتند...! ^۱

بنابراین امام به مصداق «ان الرجل لیهجر» از «مسائل منقطع شده بودند»!! و «از مسائل دور» بودند! و اراده تصمیم‌گیری نداشتند!! مقامات بلندپایه کشور، بنا به گفته آقای منتظری نیز در اندیشه محاکمه یا انتصاب آقای حاج سید احمد آقا(ره) به جای او بودند!! در چنین وضعیتی چه کسی توانست از انتشار نامه ۶ فروردین و پخش آن از رسانه‌ها پیشگیری کند؟

۲. اگر توطئه‌های مورد ادعای آقای منتظری در دست اجرا بود، نامه ۸ فروردین امام به آقای منتظری از سوی چه کسانی به امام دیکته شد؟! ^۲ آیا حاج سید احمد آقا نگارش آن نامه را

۱. همان، ص ۶۹۷.

۲. متن نامه ۸ فروردین امام چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای منتظری دامت افاضاته

با سلام و آرزوی موفقیت برای شما همان‌طور که نوشته‌اید رهبری نظام جمهوری اسلامی کار مشکل و مسئولیت سنگین و خطیری است که تحملی بیش از طاقت شما می‌خواهد و به همین جهت هم شما و هم من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودیم و در این زمینه هر دو مثل هم فکر می‌کردیم ولی خبرگان به این نتیجه رسیده بودند و من هم نمی‌خواستم در محدوده قانونی آنها دخالت کنم. از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم‌مقامی رهبری اعلام کرده‌اید، پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم. همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم. برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمایید و از رفت و آمد مخالفین نظام که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند جدا جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه مهدی هاشمی هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغ‌های رادیوهای بیگانه متأثر نباشید، مردم شما را خوب می‌شناسند و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران، کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند. طلاب عزیز، ائمه محترم جمعه و جماعات، روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون باید برای مردم این قضیه ساده را روشن کنند که در اسلام مصلحت نظام از مسائلی است که مقدم بر هر چیز است و همه باید تابع آن باشیم.

جناب عالی انشاءالله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید. والسلام علیکم. ۶۸/۱/۸

روح‌الله الموسوی الخمینی

صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲۲.

به امام تحمیل کرد که بنابر ادعای آقای منتظری آرزوی قائم مقامی داشت!!! یا مقامات بلندپایه نظام که به نظر او توطئه اعدام او را دنبال می‌کردند؟! یا امام شخصا تصمیم گرفت این نامه محبت‌آمیز را به او بنویسد که بنابر ادعای او «از مسائل منقطع و دور بود و اراده تصمیم‌گیری نداشت»؟!

۳. «آقایان بالا» و مقامات بلندپایه نظام که در شب ۷ فروردین نامه ۱/۶ را قرائت کردند و از مضمون آن آگاهی یافتند چرا با عجز و لابه و تضرع و التماس از امام خواستند که آن نامه پخش نشود؟ پخش آن نامه بهترین سند برای کنار زدن منتظری و انجام توطئه مورد ادعای او بود؟

۴. اگر به راستی مقامات بلندپایه نظام در اندیشه محاکمه او بودند یا کسانی بر آن بودند که مرحوم حاج سید احمد خمینی را به قائم مقامی منصوب کنند، چرا این نقشه‌ها را دنبال نکردند؟ چرا این دو توطئه حتی به شکل زمزمه مطرح نشد؟ چرا این نقشه‌ها در نطفه خفه شد؟ آیا صرف اینکه آقای منتظری حاضر نشد به همکاری با منافقین اقرار کند، این توطئه‌ها (خود به خود) خنثی شد! و مقامات بلندپایه نظام در اجرای نقشه خود علیه آقای منتظری در ماندند؟!

۵. از همه مهم‌تر اینکه در شب ۷ فروردین - چنان که پیش‌تر آورده شد - امام در جمع سران سه قوه و برخی دیگر از مقامات بلندپایه کشور و در حضور مرحوم حاج سید احمد آقا، آقای منتظری را فاسق، فاجر، فاسد و مفسد خواند، راستی اگر این نظر امام در آن روز در میان مردم انتشار می‌یافت مردم با او چه رفتاری می‌کردند؟!

آیا در چنین وضعی اگر برخی مقامات بلندپایه کشور در اندیشه محاکمه «و شاید اعدام» او بودند، به اقرار او به همکاری با منافقین نیاز داشتند؟! چرا مرحوم حاج سید احمد آقا که بنا بر ادعای آقای منتظری نقشه قائم مقامی را در سر داشت یا مقامات بلندپایه و به گفته او «آقایان

۱. امام یکی از علل انصراف خود را از پخش نامه ۶ فروردین این نکته دانسته بود که اگر نامه پخش می‌شد بیم آن داشت مردم بریزند و این شیخ را به دار بیاویزند.

بالا، که نقشه محاکمه «و شاید اعدام»! او را کشیده بودند، این نظریه امام را در رسانه‌های کشور منعکس نکردند تا کار او را بسازند و او را به دست مردم معدوم کنند؟! چرا رخصت ندادند این گفتار امام درباره او به بیرون درز کند و مردم از آن خبردار شوند؟! مرحوم حاج سید احمد آقای خمینی که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد اتهامات گوناگون و کینه‌توزی‌های شدید قرار گرفته است، از کسانی بود که در پیشگیری از پخش نامه ۶ فروردین امام و پوشیده داشتن آنچه امام در شب ۷ فروردین در جمع سران و مقامات کشور در مورد آقای منتظری بر زبان آورده بود، تأثیر بسزایی داشت و رخصت نداد که آن مسائل به بیرون درز کند، چنان که دیگر مقامات بزرگوار نظام نیز به رغم کارشکنی‌ها و آسیب‌هایی که از جانب آقای منتظری دیده و می‌بینند و می‌دانند که نامبرده نقش بلندگوی ضد انقلاب و معاندین و منافقین را ایفا می‌کند تا کنون درباره نامه ۶ فروردین و آنچه امام در شب ۷ فروردین ۶۸ در مورد او بر زبان آورد، سکوت کرده و نه در آن روز و نه امروز آن مطالب را بازگو نکرده‌اند.

اصولا باید دانست که این‌گونه ادعاهای واهی را که «امام بیمار بود و در این اواخر از مسائل منقطع شده بود» یا اینکه از مقامات بالای نظام توطئه محاکمه و اعدام آقای منتظری را دنبال می‌کردند یا بنا بود حاج سید احمد آقا را برای بعد از امام تعیین کنند و... ساخته و پرداخته رسانه‌های خارجی و رادیوهای امریکایی، انگلیسی و صهیونیستی است که آگاهی درستی از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران و حوزه‌های دینی و مجامع روحانی

کنار زدن آقای منتظری از حرکت‌های بزرگ انقلابی، حماسی، خداپسندانه، مدبرانه و سرنوشت‌سازی بود که تنها از ابررهبری مقتدر، خودساخته، آزاده و از خودرسته‌ای مانند امام بر می‌آمد.

ندارند و تیر به تاریکی دروغ‌هایی می‌سازند و می‌پراکنند و البته خودباختگانی که گوش به صدای بیگانگان دارند و از ملت خود بیگانه‌اند، این‌گونه دروغ‌پردازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها را نسنجیده و بی‌تأمل می‌پذیرند و تکرار می‌کنند.

کیست که نداند کنار گذاشتن آقای منتظری و بیرون راندن او از صحنه به توطئه، دسیسه و نقشه و نیرنگ نیازی نداشت. امام با آن جایگاه رفیع و ژرفی که در میان ملت داشت و عشقی که مردم به او داشتند، می‌توانست هر مقامی را بدون چون و چرا کنار بگذارد و به حضور او در عرصه سیاسی پایان دهد و مردم روی ایمان به «ولایت فقیه» آن را پذیرا بودند و کوچک‌ترین تردیدی در اطاعت از امام به خود راه نمی‌دادند. همه می‌دانند که نامه ۶ فروردین در آن روزی که امام نامبرده را از قائم‌مقامی عزل کرد،

امام به رغم علاقه‌ای که به آقای منتظری داشت و او را حاصل عمر خویش می‌دانست، با اراده‌ای وصف‌ناپذیر و عزمی آهنین به یاری اسلام، انقلاب و ملت مظلوم ایران شتافت و با یک تصمیم‌گیری تاریخی و حکیمانه آقای منتظری را از سر راه انقلاب اسلامی ایران کنار زد.

انتشار نیافت و جز سران سه قوه و مسئولان رده اول نظام هیچ‌کس - حتی خواص - از آن نامه باخبر نشدند، با این وجود آنگاه که مردم دریافتند امام او را از قائم‌مقامی کنار زده بی‌درنگ و بی‌چون و چرا پذیرفتند و عکس‌های او را از مراکز و نهادها و دوایر دولتی برچیدند و آب هم از آب تکان نخورد. آیا در چنین اوضاعی مسئولان نظام و مقامات بلندپایه کشور اگر آقای منتظری را مانعی بر سر راه خود می‌پنداشتند برای کنار زدن او به توطئه‌چینی و محاکمه و «شاید اعدام» او نیازی داشتند؟! و

آقای منتظری برای پوشیده داشتن کاستی‌ها و تبرئه خود از خلاف‌کاری‌ها و نادرستی‌ها و

به منظور به زیر سؤال بردن نامه ۶ فروردین امام و تصمیم انقلابی و سرنوشت‌ساز آن مرد خدا در کنار گذاشتن او از قائم‌مقامی به شگردهایی چنگ زده و ادعاهایی را مطرح کرده است که بی‌تردید پاسخی برای آن ادعاها و اتهامات در پیشگاه عدل الهی و در پیشگاه تاریخ ندارد و بی‌تردید مکافات شدید و دردناکی در انتظار او خواهد بود. از زبان او در کتاب خاطرات آمده است:

... همه اشکالات بر سر این است که امام در این یکی دو سال آخر از مسائل منقطع شده بودند... امام در این اواخر مریض بودند و با سفارش پزشک‌ها ایشان را حتی‌المقدور از مسائل دور نگه می‌داشتند... ایشان مجتهد بود، فقیه بود، عالم بود، اما معصوم نبود، بشر هم بود، بشر ضعف اعصاب هم پیدا می‌کند، پیرمرد هم می‌شود، ایشان در این اواخر بیماری سرطان هم داشتند. خوب اینها یک واقعیاتی است، اینها را که نمی‌شود منکر شد...^۱

بگذریم از اینکه آنچه در این فراز درباره امام احتمال داده برای خود او نیز صدق می‌کند. او

نیز نه تنها معصوم نیست، بشر هم هست، ضعف اعصاب نیز از زمان‌های دور داشته است، ساده‌لوحی، زودبآوری، تأثیرپذیری و فریب خوردن او نیز زبانه‌زد خاص و عام است.

امام می‌دید که آقای منتظری تا آن پایه به شبکه حاکم بر بیت خود اعتماد و اطمینان دارد که اخبار، ادعاها و بافته‌های افراد و اعضای بیت را «وحی منزل» می‌داند و بدون کوچک‌ترین تردیدی می‌پذیرد و به آن ترتیب اثر می‌دهد.

اتفاقاً امام «در این یکی دو سال آخر» به کارهایی دست زد که نشان داد نه تنها «از مسائل منقطع» نشده و «از مسائل دور» نمانده است بلکه همانند دوران

جوانی هوشیار و تیزبین است و اوضاع ایران و جهان و رویدادهای سیاسی و امور جاری کشور را زیر نظر دارد و با تیزبینی ویژه خود جریانها را دنبال می‌کند. نامه عرفانی و تاریخی امام به گورباچف و پیش‌بینی فروپاشی شوروی (۶۷/۱۰/۱۷)، حکم اعدام سلمان رشدی (۶۷/۱۱/۲۵)، پذیرش آتش‌بس در آن دوران حساس و خطرناک (۶۷/۴/۲۷)، بیانات پرمایه خطاب به وزیر امور خارجه شوروی مبنی بر آرزوی امام برای باز کردن دریچه‌ای به دنیای بزرگ و جاوید بر روی گورباچف (۶۷/۱۲/۷)، پیام تاریخی به مناسبت فرا رسیدن سالروز کشتار خانه خدا به دست آل سعود (تیرماه ۶۷)، پیام به فرزندان فیضیه یا منشور بیداری (اسفند ۶۷) و... از آثاری است که جز امام کسی را توان انشای آن نباشد.

با نگاهی به ژرفایی محتوای علمی - سیاسی و عرفانی این پیام‌های ارزنده و سازنده به خوبی روشن می‌شود که امام از جامعه و جریان منقطع نبودند، بلکه با تیزبینی ویژه خود مسائل سیاسی و امور جاری کشور را زیر نظر داشتند و طبق مصالح اسلام، انقلاب و ملت رهنمود می‌دادند و راهنمایی می‌کردند. آنگاه که مرحوم حاج سید احمد آقا - بنابر سفارش پزشکان - از تحویل نامه‌های انتقادآمیز، اهانت‌بار و ملالت‌آور، به امام خودداری ورزید، امام با اینکه در بستر بیماری بود، پس از گذشت چند روزی، از مرحوم حاج سید احمد آقا پرسید: آیا مردم دیگر نارضایتی، اعتراض، انتقاد و... ندارند و دیگر نامه‌های نکوهش کننده برای من نمی‌نویسند؟! مرحوم حاج سید احمد آقا ناگزیر شده بود که نظر پزشکان را برای امام بازگو کند، لیکن امام دستور داد که هر نامه‌ای با هر محتوایی را به او تحویل دهد. آیا درباره رهبری با این نکته‌سنجی و تیزبینی که تنها چند روز، نامه‌های یکنواخت و ستایش‌آمیز دریافت می‌کند، در می‌یابد که تغییری در برنامه نامه‌رسانی پدیده آمده است، آیا می‌توان گفت که از مسائل منقطع بوده و نمی‌دانسته است که در کشور چه می‌گذرد و چه رویدادهایی جریان دارد!؟

امام نه تنها با آگاهی و هوشیاری ویژه خویش اوضاع روز را زیر نظر داشت و اجازه نمی‌داد که بر خلاف مصالح اسلام و ایران کسی گامی بردارد و حرکتی کند، بلکه با آینده‌نگری شگفت‌انگیزی راه و روش و کار و کوشش آتیه آقای منتظری را به درستی پیش‌بینی کرد. امام

در نامه ۱/۶ خطاب به او هشدار داد:

شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کنید. و دیدیم این پیش‌بینی چه زود به وقوع پیوست و آقای منتظری با نوشتن خاطرات آکنده از دروغ و اتهام و افترا و کتاب «قضاوت‌ها و واقعیت‌ها»، مصاحبه‌ها و گفتگوها با رادیو رژیم صهیونیستی، بی‌بی‌سی و ... آخرت خود را خراب‌تر کرد. در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... وزارت اطلاعات هم در این بین نقش مؤثری را ایفا می‌کرد، از ناحیه مسئولین وزارت اطلاعات گزارش‌های مختلفی به ایشان داده می‌شد... و ایشان گزارش‌های آنان را وحی منزل می‌پنداشتند...!

اگر امام با گزارش‌های مختلف این و آن، تأثیر می‌پذیرفتند و حرکت می‌کردند، بی‌تردید نمی‌توانستند انقلاب اسلامی را به بار بنشانند و ولایت فقیه را حاکم کنند و طبیعی بود که روزی با تأثیرپذیری از برخی شاگردان و یاران خویش دل در گرو منافقین داشته باشند و دنبال آنان راه بیفتند و روز دیگر در خدمت باند «نهضت آزادی» قرار بگیرند و مجری این باند باشند. در مقطع دیگر در خدمت شبکه مخوف حاکم در بیت آقای منتظری قرار بگیرند و به دنبال باند مهدی هاشمی راه

مرحوم حاج سید احمد آقای خمینی که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری مورد اتهامات گوناگون و کینه‌توزی‌های شدید قرار گرفته است، از کسانی بود که در پیشگیری از پخش نامه ۶ فروردین امام و پوشیده داشتن آنچه امام در شب ۷ فروردین در جمع سران و مقامات کشور در مورد آقای منتظری بر زبان آورده بود، تأثیر بسزایی داشت.

بیفتند و از طریق این باند، سیاست سازمان سیا و موساد و منوچهر قربانی‌فر را به اجرا در آورند و اسلام و انقلاب و مصالح ملت را دستخوش هوسبازی‌های مشتی عناصر فرصت‌طلب و از خدا بی‌خبر قرار دهند و خلاصه به همان کژراهه‌ای بروند که آقای منتظری رفت و به همان سرنوشتی دچار شوند که او دچار شد.

رمز موفقیت امام در این بود که کسی نمی‌توانست در او تأثیر بگذارد و او را فریب دهد. امام مسائل، حوادث و جریان‌ها را با تفکر و تأمل ویژه خویش بررسی و ارزیابی می‌کرد و به مصداق «المؤمن ينظر بنور الله» فانوس روشنی‌بخش الهی را در پیش روی خویش داشت. از این رو، آن روز که در گوشه شهر نجف در غربت و تنهایی به سر می‌برد، تقریباً همه یاران، دوستان و آشنایان دست در دست هم دادند تا امام را به حمایت و پشتیبانی از سازمان منافقین وا دارند لیکن او به تنهایی در برابر موجی که پدید آورده بودند ایستاد و اعلام کرد که این گروه منحرف است و حمایت از آن روا نباشد. آیا از دید آقای منتظری در آن روز هم وزارت اطلاعات در این موضع امام نسبت به بنیانگذاران سازمان منافقین تأثیر داشت و گزارش‌های مختلفی که به امام دادند، مایه ذهنیت امام نسبت به این گروهک شد؟!

در جریان آقای منتظری نیز امام روزی به کژروی‌های او آگاهی یافت و خطر او برای اسلام و انقلاب را دریافت که هنوز وزارت اطلاعات هیچ‌گونه گزارش منفی از او و بیت او نداشت و مسئولان نظام او را به عنوان «ذخیره العباد» برای بعد از امام می‌پنداشتند. امام روزی خطر مهدی هاشمی را گوشزد کرد که هنوز وزارت اطلاعات تشکیل نشده بود و بسیاری از مسئولان نظام آنچه امام درباره مهدی هاشمی دریافت کرده بود، بر نمی‌تافتند و درک نمی‌کردند. وزارت اطلاعات حتی پس از آگاهی از جریان‌های پشت پرده و فعالیت‌های زیرزمینی شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و آدم‌کشی‌ها و آدم‌ربایی‌ها، جعل اسناد، گردآوری اسلحه و تشکیل خانه تیمی آنان، هنوز نسبت به وی دید مثبت داشت و جریان را به کلی از آقای منتظری جدا می‌پنداشت و هیچ‌گاه باور نمی‌کرد که آقای منتظری نسبت به این شبکه سمپاتی

دارد. در صورتی که امام در این مقطع نسبت به آقای منتظری به شدت ذهنیت پیدا کرده و نگران شده بود.

آنچه سرشت آقای منتظری و کژراهه‌ها و بیراهه‌پویی‌های او را برای امام آشکار ساخت گزارش مختلف وزارت اطلاعات نبود، بلکه سخنرانی‌ها و نامه‌پراکنی‌های او بود که پرده‌ها را بالا زد و نقشه‌ها را بر ملا کرد. از این رو، امام در نامه ۶ فروردین خود به نامبرده یادآور شده است:

... شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضع‌گیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند، به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم، مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید؟ در مسأله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید، با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید...

می‌بینید که امام در این پیام به نامه‌ها، صحبت‌ها و موضع‌گیری‌های آقای منتظری تکیه کرده است که از رسانه‌ها پخش می‌شد و یا نامه‌هایی بود که او به امام می‌نوشت و مستقیم به دست ایشان می‌رسید و نکته‌ای در آن نیست که به گزارش‌های افراد اطلاعاتی یا مقامات دیگر منوط باشد. امام در این نامه به او هشدار می‌دهد:

... نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسد ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان روحی له الفداه و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید...

در این نامه سند مستند امام، سخنرانی‌ها، نامه‌ها و موضع‌گیری‌های آقای منتظری است که از رسانه‌ها پخش می‌شده است و امام آن را می‌شنیده، می‌خوانده و از مضامین آن آگاه

می‌شده است. کدام‌یک از مطالبی که امام در این نامه روی آن انگشت گذاشته است به گزارش‌های مختلف وزارت اطلاعات بر می‌گردد تا در مورد آن به بحث بنشینیم که آیا امام گزارش‌های مسئولان وزارت اطلاعات را «وحی منزل می‌پنداشتند» یا این آقای منتظری هستند که بافته‌های سراپا دروغ شبکه حاکم در بیت را «وحی منزل» می‌پندارد و در کتاب خاطرات با آب و تاب فراوان بازگو می‌کند؟!



اگر امام با گزارش‌های مختلف این و آن، تأثیر می‌پذیرفتند و حرکت می‌کردند، بی‌تردید نمی‌توانستند انقلاب اسلامی را به بار بنشانند و ولایت فقیه را حاکم کنند.

آقای منتظری همانند همه افراد و باندهایی که راهشان از مردم جداست و سرشت و عملکرد آنان از طرف امام - طی نامه و پیامی - برملا شده است تلاش می‌کند که نامه ۶ فروردین امام را به زیر سؤال ببرد و در اصالت آن تردید کند، لیکن به ضد و نقیض‌گویی دچار می‌شود. از زبان او در کتاب خاطرات در یک مورد آورده‌اند:

... حالا در این دو سه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود و چه گزارش‌هایی به ایشان

داده بودند که ذهن امام را ملوک کرده و ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای

نامه ۶/۱/۶۸ من نمی‌دانم...^۱

در این خاطره - اگر از او باشد - مشخص می‌شود که نامبرده اذعان دارد امام از او عصبانی بوده و نامه ۱/۶ را به او نوشته است و روشن است که تردیدی در اصالت نامه ندارد، لیکن در مورد دیگر که تنظیم‌کنندگان کتاب خاطرات، انگار توجه نداشتند که قبلا از زبان او اصالت نامه امام را تأیید کرده‌اند، برای به زیر سؤال بردن آن نامه امام چنین زمینه‌چینی می‌کنند:

... یکی از مسائل جنجالی و بحث برانگیز که در سال‌های اخیر مطرح بوده این است که آیا نامه ۱/۶ واقعا از امام است و به خط ایشان نوشته شده است یا اینکه مانند بعضی دیگر از نامه‌ها، دیگران آن را با اطلاع یا بدون اطلاع امام نوشته‌اند. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟!

آقای منتظری که متأسفانه بی‌درنگ تأثیر می‌پذیرد و تغییر عقیده می‌دهد - بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - بر خلاف اظهارات قبلی خود که در بالا آمد چنین اظهار می‌دارد: ... البته در این زمینه صحبت زیاد شده است و افراد مختلف در تأیید یا تکذیب انتساب این نامه به امام نظرات خود را گفته‌اند، اما واقع مطلب این است که ما در اینکه دستخط این نامه - و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد - از شخص امام باشد تردید داریم، آنها هم که اهل خط و خط‌شناس هستند تشخیص می‌دهند که این خط از امام نیست و متن آن هم با واقعیات جور در نمی‌آید و مضطرب است، ما اول احتمال این معنی را نمی‌دادیم - چون به دستگاه امام اعتماد داشتیم - ولی بعدا که دستخط این نامه را با سایر دستخط‌های امام مقایسه کردند مشخص شد که خط نامه ۱/۶ که در اواخر عمر امام نوشته شده بسا خط امام نباشد، و چنان که چندین نفر به نقل از جمعی از خصیصین بیت امام گفتند، نامه یا به خط آقای حاج احمد آقااست و یا خط آقای رسولی، ولی آقای انصاری به عنوان نامه امام آورد و به من تحویل داد. البته ممکن است املائی ایشان باشد و اگر املائی ایشان باشد، آن وقت در چه شرایطی بوده است که این مطالب را گفته‌اند با اینکه ۴۸ ساعت بعد مطالبی را گفته‌اند که تقریبا متناقض با آن مطالب است، خدا می‌داند؟!!

اشکال دیگری که به این نامه هست همان‌گونه که گفتم - گذشته از دستخط - اضطراب متن آن است، به عنوان مثال در این نامه آمده است که من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم، در حالی که این حرف درست نیست و امام نه تنها با آنان مخالف نبودند، بلکه از آنان حمایت هم می‌کردند، در همین اواخر کمتر از یک ماه به برکناری آقای بنی‌صدر مانده بود که من با امام ملاقات کردم،

در این ملاقات من به ایشان گفتم شما چرا فرماندهی کل قوا را به آقای بنی‌صدر محول کردید؟ فرمودند: پس به کی محول کنم؟ گفتم خودتان به عهده بگیرید و یا اقلاً به قوای ثلاث محول کنید. ایشان فرمودند: آقای بنی‌صدر آدم خوبی است و در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند و یک کشور را در اختیار ایشان قرار دادند و چرا دولت موقت را دولت امام زمان نامیدند؟! پس این‌گونه نبوده که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان یا آقای بنی‌صدر مخالف باشند...^۱

آقای منتظری آورده‌اند که «ما در اینکه دستخط این نامه و همچنین برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد از شخص امام باشد تردید داریم»!! گویا منظور او از «برخی از نامه‌هایی که این اواخر به نام امام منتشر شد» نامه‌های امام علیه منافقین و باند «نهیض آزادی» است که باید گفت هزار نکته باریک‌تر ز مو در آن نهفته است و نکته‌ای را تأیید می‌کند که امام حدود بیست سال پیش درباره آقای منتظری و بیت او پیش‌بینی کرده بود. اصولاً باید دانست آقای منتظری همچنان که پس از عمری نتوانست امام را بشناسد و از درک ویژگی‌ها، فضیلت‌ها و اخلاق و آداب امام محروم ماند طبیعی است که خط امام را نیز تشخیص ندهد و ما در فرصت دیگر چند نمونه از دستخط‌های مختلف را در معرض آزمایش می‌گذاریم تا آقای منتظری و خط‌شناسان او دستخط امام را در میان آن شناسایی کنند تا ناتوانی و عجز آنان در شناخت حتی دستخط امام بر همگان آشکار شود.

اما بحث اینکه اصولاً نامه ۱/۶ از امام می‌باشد یا نه، در واقع اجتهاد در مقابل نص است. نخست اینکه خود آقای منتظری و شبکه مخوف حاکم در بیت او و دست‌اندرکاران تدوین کتاب خاطرات در انتساب آن به امام تردید ندارند لیکن برای اینکه «آب رفته را به جوی باز آرند» و آبروی از دست رفته خود را به دست آورند و از رسوایی‌ها و ورشکستگی‌های خود بکاهند ناگزیرند که اصالت نامه ۶ فروردین را به زیر سؤال ببرند، چنان که گروهک «نهیض آزادی»

۱. همان، ص ۶۶۴، ۶۶۵.

نیز بهتر از دیگران می‌داند که نامه بر ضد آن گروهک از جانب امام صادر شده است و حتی کارشناسان خط نیز تأیید کرده‌اند که آن نامه تاریخی دستخط امام است، با وجود این ناگزیرند پیوسته دست و پا بزنند و صدور آن نامه را به دست امام انکار کنند، چنان که ناصرالدین شاه نیز برای حفظ منافع شیطانی خود ناگزیر بود صدور حکم تحریم تنباکو را از جانب میرزای شیرازی انکار کند و آن را ساختگی بنمایاند. آقای منتظری و باند او تا آن پایه به صدور نامه ۱/۶ از سوی امام اطمینان دارند که در همین کتاب خاطرات صریحا از زبان او آورده‌اند:

... حالا در این دو سه ماه آخر چه مسائلی پیش آمده بود... که ایشان را عصبانی کرده بود و زمینه شد برای نامه ۶۸/۱/۶...

دوم اینکه این نامه در حضور امام و سران سه قوه و دیگر مقامات کشور قرائت شد که در خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز به آن اشاره شده است: «... می‌گویند در حضور امام هم خوانده شد...»^۱

سوم اینکه این سران سه قوه و مسئولان نظام از جمله حضرات آیات موسوی اردبیلی و امینی نجف‌آبادی بودند که با التماس و التجاء امام را از دادن این نامه به خبرگزاری‌ها و پخش آن از رسانه‌ها بازداشتند و او می‌تواند در این زمینه از آنها پرس و جو کند. چهارم؛ امام در نامه خود به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۶۸/۱/۲۶ مضمون نامه ۱/۶ و محتوای آن را تأیید کرد (متن آن پیش‌تر آمد).

پنجم؛ آقای منتظری در پاسخ نامه ۶ فروردین امام چنین نگاشت: «مرقومه شریفه ۶۸/۱/۶ واصل شد...» (متن آن پیش‌تر گذشت) و امام در تاریخ ۱/۸ به این نامه آقای منتظری پاسخ داد و این سند زنده‌ای است که نامه ۱/۶ از امام است. امام در نامه ۸ فروردین از اینکه آقای منتظری با دریافت نامه ۱/۶ به خود آمده و متوجه و متنبه شده و وعده‌های اصلاح ضعیف‌ها و

کاستی‌ها را داده است، اظهار خرسندی کرده است.

ششم اینکه بخشی از مضامین نامه ۱/۶ در اعلامیه امام در تاریخ ۲ فروردین ۶۸ آمده است:

... نفوذی‌ها بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌اندیشان موجه می‌زنند. من بارها اعلام کرده‌ام که با هیچ‌کس در هر مرتبه‌ای که باشد عقد اخوت نبسته‌ام. چهارچوب دوستی من در درستی راه هر فرد نهفته است. دفاع از اسلام و حزب‌الله اصل خدشه‌ناپذیر سیاست جمهوری اسلامی است. ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سرهاشان را در مقابل زنان و فرزندان‌شان در سر سفره افطار گوش تا گوش بریدند. ما باید دشمن سرسخت کسانی باشیم که پرونده همکاری آنان با آمریکا از لانه جاسوسی بیرون آمد. ما باید تمامی عشقمان خدا باشد، نه تاریخ. کسانی که از منافقین و لیبرال‌ها دفاع می‌کنند، پیش ملت عزیز و شهید داده ما راهی ندارند. اگر ایادی بیگانه و ناآگاهان گول‌خورده که بدون توجه بلندگوی دیگران شده‌اند از این حرکات دست بردارند، مردم ما آنها را بدون هیچ‌گونه گذشتی طرد خواهند کرد...^۱

آقای منتظری در خاطرات خود - اگر از او باشد - با اشاره به این اعلامیه امام چنین آورده است:

... در این اواخر گاهی از برخی پیام‌های مرحوم امام که از رسانه‌ها پخش می‌شد استفاده می‌شد که ایشان به من و دفتر من اشاره دارند... در تاریخ ۶۸/۱/۲ اعلامیه‌ای به نام امام در رسانه‌ها خوانده شد تحت عنوان پیام به مهاجرین جنگ تحمیلی و در آن اشاره‌ای به بیت من شده بود... من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که به زودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد...^۲

هفتم؛ در وصیتنامه امام از آقای منتظری هیچ‌گونه یادیه نشده و امام او را «کأن لم یکن»

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۲۶.

۲. خاطرات، ص ۶۷۱. راستی آقای منتظری از کجای این پیام امام دریافت که اشاره‌ای به بیت او دارد؟! آیا این برداشت نشان نمی‌دهد که او از اعمال بیت خود بی‌خبر نبوده است؟ و در واقع «ضمیر مرجع خود را یافته

است»؟!

شمرده است و این نیز نشانه دیگری است که صلاحیت او از نظر امام به زیر سؤال بوده و امام مداخله او را در امور سیاسی کشور جایز و روا نمی‌دیده است.

در کتاب خاطرات از زبان آقای منتظری به این آورده امام در نامه ۱/۶ که «من از اول با نخست‌وزیری مهندس بازرگان و رئیس جمهوری بنی‌صدر مخالف بودم» خرده گرفته که «این حرف درست نیست» و گواه او بر نادرستی این نظر امام این است که امام از نامبردگان در دوران مسئولیت نخست‌وزیری و ریاست جمهوری حمایت می‌کرد! «اگر با ایشان مخالف بودند چرا ایشان را تعیین نمودند، چرا دولت موقت را دولت امام زمان نامیدند و...»

این‌گونه خرده‌گیری‌ها و اشکال‌تراشی‌ها نشان از این واقعیت دارد که آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او امام را نشناخته و کوچک‌ترین آگاهی از روش، منش و سیاست حکومتی امام نداشته‌اند و خط و راه و مرام و مکتب امام را به درستی برنناخته‌اند.

آقای منتظری بر این باور بوده است که وقتی شخصی بر خلاف نظر امام به مسئولیتی گمارده شد امام با آن شخص باید سر ناسازگاری داشته باشد و از حمایت او خودداری ورزد و با تنگ‌نظری برخورد کند!

امام از بنیاد حکومتی فردی که به استبداد دینی کشیده شود به شدت پرهیز می‌کرد و این نکته را نیز به خوبی دریافته بود که اگر نظام به یک فرد متکی باشد با رفتن آن فرد، نظام فرو می‌پاشد و

آنچه سرنوشت آقای منتظری و کژراهه‌ها و بیراهه‌پویی‌های او را برای امام آشکار ساخت گزارش مختلف وزارت اطلاعات نبود، بلکه سخنرانی‌ها و نامه پراکنی‌های او بود که پرده‌ها را بالا زد و نقشه‌ها را بر ملا کرد.

شیرازه کشور از هم گسیخته می‌شود، افزون بر این امام از آغاز نهضت به ملت تکیه داشت و با مردم حرکت کرد و نهضت را پیش برد، مردم را محرم راز می‌دانست و به افکار مردم

احترام می‌گذاشت.

امام آقای بنی‌صدر را شایسته ریاست جمهوری نمی‌دید، لیکن هیچ‌گاه نمی‌خواست دیدگاه خود را بر مردم تحمیل کند. امام آرزو داشت که ملت ایران با تجربه آموزنده از جریان‌ها و رویدادها، ورزیده و آبدیده شود، روی پای خود بایستد و سره را از ناسره بازشناسد. از این رو، آنگاه که مردم به بنی‌صدر روی آوردند و به او به عنوان رئیس جمهور رأی دادند، امام به آرا و افکار مردم احترام گذاشت و آرای آنان را درباره بنی‌صدر تنفیذ کرد لیکن در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری، امام جمله‌ای گفت که اهل نظر دریافتند که نسبت به او ذهنیت دارد، آن جمله امام این بود: «آقای بنی‌صدر بداند که حب الدنیا رأس کل خطیئه.»

آقای منتظری انتظار داشت امام، همانند سیاست‌بازان، تا روزی که به قدرت دست نیافته است از مردم دم بزند و آنگاه که بر اریکه قدرت نشست نظر شخصی خود را بر مردم تحمیل کند و افکار و آرای مردم را نادیده بگیرد.



گروهک «نهضت آزادی» نیز بهتر از دیگران می‌داند که نامه بر ضد آن گروهک از جانب امام صادر شده است و حتی کارشناسان خط نیز تأیید کرده‌اند که آن نامه تاریخی دستخط امام است، با وجود این ناگزیرند پیوسته دست و پا بزنند و صدور آن نامه را به دست امام انکار کنند.



آنگاه که امام به افکار و آرای مردم احترام می‌گذاشت طبیعی بود باید رئیس جمهور مورد تأیید مردم را حمایت کند و در اصلاح او بکوشد و طبق موازین قانونی با او کار کند و تا روزی که ماهیت بنی‌صدر کشف نشد و مردم به او پشت نکردند، امام از حمایت او سر باز نزد و بر ضد او موضع‌گیری نکرد و آن روز که مردم او را شناختند و نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی برای سلب اعتماد از او و پایین کشیدن او از مقام ریاست

جمهوری آماده شدند، امام تنها فرماندهی کل قوا را از او گرفت و در مورد مسئولیتی که مردم به او داده بودند دخالت نکرد.

آقای منتظری می‌نویسد - و یا از زبان او می‌نویسند - که امام فرمودند «آقای بنی‌صدر آدم خوبی است!» اگر این ادعا دروغ نباشد و به راستی امام چنین جمله‌ای بر زبان آورده باشد، یا از روی تقیه از آقای منتظری بوده است که مبادا از زبان امام سخنی بر ضد بنی‌صدر بگیرد و در بوق و کرنا بدمد یا به راستی امام بر این باور بود که آدم خوبی است لیکن گفتن ندارد که هر آدم خوبی صلاحیت و شایستگی برای احراز هر مقامی ندارد. چنان که در بخش‌های گذشته ذکر شد امام از آقای منتظری - حتی در دوران جوانی و طلبگی او - به شدت پرهیز داشت و آن مطالبی که مصلحت نمی‌دید در جامعه رواج پیدا کند، برای آقای منتظری هرگز بازگو نمی‌کرد.

خاطره‌ای از سال ۴۳ دارم که بازگو کردن آن را بایسته می‌دانم. آنگاه که امام در ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ از زندان آزاد شد برای اکثر علما، فضلا و طلاب علوم اسلامی این پرسش مطرح بود که روش امام در فردای پس از آزادی چه خواهد بود؟ چه برنامه‌ای در سر دارد؟ آیا می‌خواهد به مبارزه ادامه دهد یا سکوت و سکون گزیند؟! این پرسش‌ها، کنجکاو‌ها و نگرانی‌ها برخی را بر آن داشت که به حضور امام بروند و از نزدیک با او گفتگو کنند و پاسخ پرسش‌هایی را از او بگیرند که مایه دغدغه محافل روحانی حوزه شده است. از این رو، هنوز چند روزی از آزادی امام نگذشته بود که آقای منتظری، زنده‌یاد مرحوم ربانی شیرازی و آقای هاشمی رفسنجانی به حضور امام رفتند و پرسش خود را مطرح کردند. امام از این پرسش آنان دریافت که پاسخ درست به آن، موجب آن است که برنامه‌های آینده او در حوزه انعکاس یابد و رژیم شاه و ساواک را - که کنجکاوانه او را زیر نظر دارند و بر آنند دریابند چه اندیشه‌هایی در سر دارد و مبارزه را با چه شیوه‌ای دنبال می‌کند - هوشیار سازد و به رویارویی با او وا دارد.

از این رو، امام در پاسخ نامبردگان جمله‌ای گفت که آنان را شگفت‌زده و مبہوت ساخت. امام

به آنان پاسخ داد «پس از فاجعه خونین ۱۵ خرداد ۴۲ آیا دیگر برنامه‌ای می‌ماند؟! و بدین‌گونه نامبردگان را از برنامه‌ها، اندیشه‌ها و راهکارهای خویش دور نگاه داشت. اما چند روز بعد، (۲۱ فروردین ۴۳) آنگاه که شماری از دانشجویان دانشگاه تهران به دیدار او آمدند اهداف خود را اعلام کرد و چنین سخن گفت:

... هدف را باید در نظر داشت، هدف اسلام است، استقلال مملکت است، طرد عمال اسرائیل است، اتحاد با کشورهای اسلامی است... اسلام تمامش سیاست است... سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد. من از آن آخوندها نیستم که در اینجا بنشینم و تسبیح دست بگیرم. من پاپ نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم... باید این مملکت را از این گرفتاری‌ها نجات داد... این جوان (اشاره به یکی از دانشجویان) بعد از بیست سال تحصیل کار می‌خواهد، فردا که فارغ‌التحصیل می‌شود سرگردان است. اگر معاشش فراهم نشود نمی‌تواند دین خود را حفظ کند. شما خیال می‌کنید آن دزدی که شب‌ها از دیوار با آن همه مخاطرات بالا می‌رود و یا زنی که عفت خود را می‌فروشد تقصیر دارد؟ وضع معیشت بد است که این همه جنایات و مفاسد که شب و روز در روزنامه‌ها می‌خوانید به وجود می‌آورد.

وقتی در زندان بودم خبر آوردند که سرمای همدان به ۳۳ درجه رسیده بعد خبر آوردند که دو هزار نفر از سرما تلف شدند. در آن حالت من دستم بسته بود چه می‌توانستم بکنم. این تازه در همدان بود. البته در تهران و شهرهای دیگر هم تلفاتی بود. دولت چه اقدامی نمود؟ در یک چنین وضع برای استقبال از اربابان خود با طیاره از هلند گل می‌آورند. پول ملت فقیر را تلف می‌کنند. اجاره هواپیما که از هلند گل می‌آورد سیصد هزار تومان است...^۱

این خاطره را از این رو بازگو کردم تا این نکته را روشن کنم که امام پیوسته از

ساده‌اندیشی آقای منتظری نگران بوده و در گفتگو با او می‌کوشیده است که منویات خویش را آشکار نسازد و دیدگاه واقعی خویش را برای او بازگو نکند. چنان که در کتاب خاطرات از زبان او آمده است که در دوران طلبگی پس از شهریور ۲۰، روزی از امام درباره چگونگی رهبری در زمان غیبت امام زمان (عج) پرسیدم و گفتم نظر ما این است که وقتی امام، غایب است مجتهد جامع‌الشرایط منتخب است.

«آن وقت مرحوم امام گفتند نه این جوری نیست. مذهب تشیع این است که امام باید

معصوم و منصوب باشد... و اشاره‌ای هم به ولایت فقیه نکردند...»^۱

در صورتی که در همان مقطع امام ولایت فقیه را با دلایل قرآنی، روایی و عقلی در کتاب کشف اسرار (منتشر شده در سال ۱۳۲۲) بررسی کرده و به اثبات رسانده بود.

آقای منتظری در مقام خرده‌گیری از امام می‌گوید:

... در مورد مهندس بازرگان هم همه حمایت‌های شدید امام را از ایشان به یاد داریم و اگر با ایشان مخالف بودند، چرا ایشان را تعیین نمودند... و چرا دولت موقت را دولت امام زمان نامیدند. پس این‌گونه نبود که ایشان از اول با آقای مهندس بازرگان و آقای بنی‌صدر مخالف باشند!!!

این خرده‌گیری از یک‌سو نشان از این واقعیت دارد که نامبرده هوادار استبداد رأی و تحمیل نظر خود بر اکثریت می‌باشد و بر این باور است که وقتی رهبر با موضوعی مخالف است باید روی رأی خود پافشاری کند و دیگران را بر آن دارد که بی‌چون و چرا رأی و نظر او را

آنگاه که مردم به بنی‌صدر روی آوردند و به او به عنوان رئیس جمهور رأی دادند، امام به آرا و افکار مردم احترام گذاشت و آرای آنان را درباره بنی‌صدر تنفیذ کرد.

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۹۹.

بپذیرند، بدون اینکه به این نکته بیندیشد که در آن صورت «شورای انقلاب» چه مفهومی دارد و چه تأثیری در نظام می‌تواند داشته باشد. از سوی دیگر این خرده‌گیری به درستی می‌نمایاند که آقای منتظری از مبانی حکومتی نیز آگاهی درستی ندارد و این نکته را بر نمی‌تابد که وقتی شخصی از طرف ولی فقیه و مجتهد جامع‌الشرایط منصوب شد، این شخص مورد احترام است و اگر امام دولت بزرگان را دولت امام زمان خواند نه برای این بود که نامبرده صلاحیت ویژه‌ای داشت و از خصلت امام زمانی برخوردار بود، بلکه چون از جانب فقیه جامع‌الشرایط

منصوب شده بود، دولت او دولت امام زمان(عج) به شمار می‌آمد، چون منصوب نایب امام زمان بود. اگر به جای او هر شخص دیگری - حتی شاپور بختیار - از طرف امام مأمور تشکیل دولت موقت می‌شد، از این امتیاز برخوردار بود.

آقای منتظری اگر به امام اعتقاد داشت و بنابر آنچه در نامه ۱/۷ آورده است خود را «مطیع» و «شاگرد مخلص» امام می‌دانست، هیچ‌گاه برای به زیر سؤال بردن نامه ۱/۶، امام را به خلاف‌گویی



آقای منتظری انتظار داشت امام، همانند سیاست‌بازان، تا روزی که به قدرت دست نیافته از مردم دم بزند و آنگاه که بر اریکه قدرت نشست نظر شخصی خود را بر مردم تحمیل کند و افکار و آرای مردم را نادیده بگیرد.

متهم نمی‌کرد و به چنین سفسطه‌هایی دست نمی‌زد و امام را تکذیب نمی‌کرد که «این‌گونه نبود که ایشان از اول با آقای مهندس بزرگان و آقای بنی‌صدر مخالف باشند!!» این نکته نیز در خور توجه است که امام در نامه ۱/۶ اعلام نکرد که با بزرگان و بنی‌صدر مخالف بوده است بلکه اظهار داشت که «با نخست‌وزیری بزرگان مخالف بودم»، «من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم».

علاوه بر این، امام در پیام خود به علما و مراجع در تاریخ ۳ اسفند ۶۷ (حدود یک ماه پیش

از نامه ۶/۱/۶) با صراحت اعلام کرده بود که «من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان (گروه نهضت آزادی) نبودم ولی با صلاحدید دوستان قبول نمودم.» در آن پیام امام آمده است: ... من امروز بعد از ده سال از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی (ص) نداشته‌اند اشتباهی بوده است که تلخی آثار آن به راحتی از میان نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصا مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمام اصولش و حرکت به سوی امریکای جهانخواه قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند...^۱

راستی چرا آقای منتظری به تحریف نوشته امام برخاسته و به تکذیب دیدگاه امام پرداخته است؟! آیا این‌گونه سفسطه‌بازی و مغلطه‌کاری این واقعیت را آشکار نمی‌کند که نامبرده نسبت به امام ایمان و ارادت قلبی نداشته است و در پی انتصاب به قائم‌مقامی شاید آن‌گونه خود را باخته و به غرور دچار شده که خود را رهبر بلامنازع می‌دیده و انتظار داشته است که امام از او اطاعت کند؟! او در نامه ۱/۷ خود را «شاگرد مخلص و ملزم به اطاعت از امام» وانمود می‌کند، لیکن در کتاب خاطرات - بنا بر آنچه از زبان او آمده است - آن نامه را این‌گونه رد می‌کند:

... در آن شرایط من مایل نبودم چیزی بنویسم چون آن را حاکی از ضعف می‌دانستم ولی در مقابل اصرارهای زیاد (۴!) و جلوگیری از وقوع فتنه ناچار شدم این تعبیرات را بنویسم...^۲

در جای دیگر از زبان او آمده است:

... من به خاطر رعایت حال امام و اینکه آقای نوری و دیگران آمدند اینجا اصرار داشتند

که یک چیزی بنویس، یک نامه محترمانه به ایشان نوشتم فقط برای رعایت حال ایشان و کاستن بحرانی که ایجاد شده بود وگرنه مایل نبودم چیزی بنویسم و از روی ضرورت چنین چیزی نوشتم...^۱

آیا اینگونه برخورد دوگانه نشان از نفاق و دورویی ندارد؟!

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، نقشه شیطانی برای مخدوش نمایاندن نامه ۱/۶ امام اینگونه دنبال شده است:

... از طرف دیگر امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود اجازه دهد مسلمانی را علنا تهمت زند و با خدا همکاری نموده حکم قعر جهنم برای افراد صادر نماید و تهمت‌های ناروا و شاخداری را که دیگران برای اغراض سیاسی خود به هم می‌یافند بازگو نماید. لحن نامه به قدری تند و مشتعل بر خلاف واقع بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ‌گونه تناسب نداشت. در این نامه به من نوشته است «در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید.» در حالی که اولاً ایشان در بحث نماز جمعه از تحریرالوسیله، مسأله ۹ نوشته‌اند «فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسة فهو جاهل لم یعرف الإسلام و لا السیاسة»، «هر کس توهم کند که دین از سیاست جداست او جاهل است، نه اسلام را شناخته و نه سیاست را. بنابراین اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش. چهار تا بچه سیوطی خوان ساکن یک مدرسه در قم با یک نام عوضی که روی آنان گذاشته‌اند حق دارند در سیاست دخالت کنند و حوزه علمیه قم را با عظمتی که داشت باز بچه سیاست‌های غلط خود قرار دهند و من که چهل سال است در متن سیاست هستم با همه سوابق مبارزاتی که دارم حق ندارم در سیاست دخالت کنم؟!...»

و ثانیاً مگر ایشان ۴۸ ساعت بعد از نامه ۶/۱/۶۸ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از

امام پیوسته از ساده‌اندیشی آقای منتظری نگران بوده و در گفتگو با او می‌کوشیده است منویات خویش را آشکار نسازد و دیدگاه واقعی خویش را برای او بازگو نکند.

رسانه‌ها پخش شد نوشتند «همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید و من به شما شدیداً علاقه‌مندم... شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظریات شما استفاده کنند آیا مقصود ایشان این بوده که نظام در شکیات و سهویات نماز از من استفاده کند؟! یا اینکه به مناسبت حکم و موضوع به دست

می‌آید که مقصود استفاده نظام در مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور و مطابقت آنها با موازین اسلامی می‌باشد و ثالثاً من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم... و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است، این مسأله‌ای است که هر کس بویی از علم و فقاہت به مشامش رسیده باشد آن را می‌داند...

این خاطرات و مطالب چه از زبان آقای منتظری تراوش کرده باشد و چه دیگران از زبان او ساخته و سرهم‌بندی کرده باشند، این واقعیت را به درستی نمایان می‌سازد که بازگوکنندگان آن خود را ورشکسته و درمانده و سرخورده می‌دیدند و مانند «غریقی» که به هر خار و خسی چنگ می‌زند، دست و پا زده‌اند و از سر استیصال و ناچاری تلاش کرده‌اند که راه‌گریزی بیابند و آبروی از دست رفته خود را با سفسطه‌بازی پنهان و پوشیده دارند و از بر ملا شدن رسوایی‌های خود پیشگیری کنند.

آقای منتظری در برابر حق‌گویی‌ها و پند و اندرزهای دیگران که از سر دلسوزی، خیرخواهی و ارشاد مطرح می‌شود، گویا جز چند جمله «اتهام و دروغ‌های بی‌اساس» حرفی و پاسخی بلد

نیست. آن روز که نگارنده و آقایان کروی و امام جمارانی که او را آلت دست شبکه حاکم در بیت او می‌دیدند و روی علاقه و ارادتی که به او داشتند نامه‌ای هشداردهنده به او نوشتند و تذکراتی دادند، تنها پاسخ او به آنان این بود که:

... در یک نامه چندین تهمت و دروغ واضح وجود داشت.^۱

و پس از گذشت چندی آن نامه را «نامه سراپا کذب و تهمت»! خواند^۲ بدون آنکه به عنوان نمونه روی یک مورد از مطالب دروغ و تهمت آن نامه انگشت بگذارد.

آنگاه که فرزند مظلوم امام مرحوم حاج سید احمد آقا رنجنامه را برای او فرستاد، تنها واکنش او این بود که رنجنامه را «اتهامات و دروغ‌های بی‌اساس» نامید.^۳ در این خاطره مغلظه‌آمیز نیز درباره نامه ۱/۶ آورده و یا از زبان او آورده‌اند:

... امامی را که چهل سال بود من می‌شناختم و با او معاشر بودم کسی نبود که به خود

اجازه دهد مسلمانی را علنا تهمت زند!!

بدون آنکه توضیح دهد که در نامه امام چه اتهامی بر او وارد شده است؟! از زبان او آمده است:

... و با خدا همکاری نموده، حکم قعر جهنم برای افراد صادر کند!!

این جمله مغلظه‌آمیز در واقع جنبه هوچی‌گری دارد چون امام تهدید نکرده است که تو را به قعر جهنم می‌فرستم، بلکه هشدار داده است که با این خلافکاری‌هایی که مرتکب می‌شوی، طبق موازین اسلامی تو را در قعر جهنم می‌بینم، تا به خود آید، از خواب غفلت بیدار شود و از خلافکاری‌ها و بیراهه‌پویی‌هایی بپرهیزد که به جهنم ختم می‌شود. آیا اگر انسان عاقل و هوشیاری به یک نفر هشدار داد که «این ره که تو می‌روی به ترکستان است» باید گفت حکم تبعید او را به ترکستان صادر کرده است؟!

۱. این نامه را در تاریخ ۶۸/۱/۲۵ برای نامبردگان فرستاده است.

۲. کتاب خاطرات، ص ۵۸۹.

۳. همان، ص ۵۹۷، ۵۹۸.

در ادامه از زیان او آمده است «لحن نامه به قدری تند و مشتمل بر خلاف واقع (!؟) بود که با آن تقوا و روحیه عارفانه‌ای که چهل سال بود ما از ایشان شناخته بودیم هیچ گونه تناسب نداشت»!! در صورتی که امام در این نامه طبق وظیفه اسلامی حکم خدا را بیان کرده و او را از خطر بیراهه‌پویی و کژروی بر حذر داشته است. امام به مصداق «لا تأخذہ فی اللہ لومة لائم»، اظهار حقایق کرده و با صراحت از روی واقعیت‌ها پرده برداشته است. او خرده‌گیری بر ضد نامه ۱/۶ را چنین دنبال کرده است:

در این نامه به من نوشته است در هیچ کار سیاسی دخالت نکن... بنابراین اگر ایشان به کسی بنویسد در سیاست دخالت نکن بدین معناست که به کسی بگوید دین نداشته باش!!

نخست باید دانست که سیاست یک علم است و کسانی می‌توانند در سیاست دخالت کنند که

از علم آن برخوردار باشند. اگر سیاست را تا آن پایه بی‌مایه و پیش پا افتاده پنداریم که به هر کسی حق بدهیم چشمش را ببندد و دهانش را باز کند و «هر چه می‌خواهد دل تنگش» به هم بیافد، دنیای سیاست به بازار مسخره و معرکه تبدیل می‌شود. آقای منتظری که سیاست را تا این حد پیش پا افتاده و آسان می‌پندارد، چرا در دوران ریاست و قائم‌مقامی خود از حقوق مردم کوچک و بازار در اظهار نظر و سیاست‌بافی دفاع نکرد و از صدا و سیما نخواست تا ساعت‌هایی از برنامه خود را به نظریه‌پردازی و سیاست‌بافی

سیاست یک علم است و کسانی می‌توانند در سیاست دخالت کنند که از علم آن برخوردار باشند. اگر سیاست را تا آن پایه بی‌مایه و پیش پا افتاده پنداریم که به هر کسی حق بدهیم چشمش را ببندد و دهانش را باز کند و «هر چه می‌خواهد دل تنگش» به هم بیافد، دنیای سیاست به بازار مسخره و معرکه تبدیل می‌شود.

مردم کوچه و بازار از رفتگر محله تا بقال سر کوچه اختصاص دهد تا پشت تلویزیون بیایند و در مسائل سیاسی نظریات خود را بیان کنند و شنوندگان را به فیض برسانند.

دوم اینکه دخالت در سیاست از نظر اسلام، همانند دیگر مسائل اسلامی شرایط دارد و اینگونه نیست که اسلام به کسی که فاقد بینش سیاسی است، رخصت دهد که با اظهار نظرهای خام، بی‌ریشه و ناپخته نظام اسلامی را متزلزل سازد و اوضاع کشور را به هم ریزد. مگر امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین نیست. آیا اگر به کسی که از شناخت معروف و منکر عاجز و ناتوان است گفتند از دخالت در امر به معروف و نهی از منکر خودداری کند، مانند این است که «به او بگویند دین نداشته باش»؟! همان‌گونه که از انسان بیمار، سفیه و نابالغ روزه گرفتن ساقط است، همان‌گونه که رفتن به حج استطاعت می‌خواهد و اجرای امر به معروف و نهی از منکر به شناخت معروف و منکر منوط است و شرایط دیگری نیز دارد، دخالت در سیاست نیز شرایط سنگینی دارد. اگر یک انسان ساده‌لوح و ناآگاه با دستاویز اینکه «اسلام دین سیاست است» به خود رخصت دهد که در امور کشور دخالت کند، اسرار نظامی را فاش سازد، دل مردم را خالی کند و آب به آسیاب دشمن بریزد، از نظر اسلام کیفر سختی برای او خواهد بود.

سوم؛ این تنها در اسلام نیست که به هر کسی رخصت دخالت در سیاست نمی‌دهند. در کشورهای به اصطلاح متمدن و «مهد آزادی»!! نیز اگر کسی در دوران جنگ و تحریم اقتصادی و ترورهای داخلی از روی سادگی و سفاهت یا از روی خودخواهی و لجاجت، هر روز از رسانه‌های گروهی به سخن‌پراکنی دست بزند، اسرار نظام را فاش کند، مقامات دولتی را زیر سؤال ببرد، پیوسته بر ضد دولت به خرده‌گیری و اشکال‌تراشی بپردازد، روحیه نظامیان را در جبهه تضعیف کند، رزمندگان را دلسرد سازد، شهروندان را به اختلاف و کشمکش، نومیدی و دلسردی بکشانند، بی‌تردید او را با قانون دوران جنگ به محاکمه می‌کشند و مجازات سنگینی برای او در نظر می‌گیرند.

چهارم؛ عقلای قوم در برابر چنین عنصری که به آسانی آلت دست دشمنان قرار می‌گیرد و

نقشه‌ها و توطئه‌های آنان را ندانسته و نسنجیده در گفتار و نوشتار خود در بوق و کرنا می‌دمد و جو مسموم و ناسالم پدید می‌آورد، چه برخوردی می‌کنند؟! و چه تصمیمی می‌گیرند؟ آیا به بهانه اینکه «دیانت ما عین سیاست ماست» یا با دستاویز اینکه «دموکراسی» و آزادی اقتضا می‌کند که هر کس نظر خود را بیان کند، در برابر او دست روی دست می‌گذارند و امکانات رسانه‌ای را برای او فراهم می‌سازند تا کشور و نظام را تا مرز فروپاشی و جنگ داخلی پیش ببرد؟! و برای امپریالیسم خبری و رسانه‌های بیگانه خوراک تبلیغاتی فراهم سازد؟! یا اینکه دست کم او را از اظهار نظر در مسائل سیاسی باز می‌دارند تا مردم و مسئولان از شر زبان و قلم او در امان باشند؟!

پنجم؛ فرض کنیم که آقای منتظری به علم سیاست واقف بود و استاد این علم به شمار می‌رفت! و در سیاست مهارت لازم را نیز داشت! لیکن امام به عنوان ولی فقیه و رهبر انقلاب مصلحت اسلام، نظام جمهوری اسلامی و ملت ایران را در آن موقعیت حساس و خطرناک جنگی در این دید که او را از دخالت در سیاست باز دارد. آیا طبق قانون و موازین اسلامی حق داشت به او حکم کند که از سخن‌پراکنی،

نامه‌پراکنی و جوسازی بپرهیزد؟ یا اینکه رهبر در برابر این رویداد مسلوب اختیار بود؟! و باید دست روی دست بگذارد و به تماشا بنشیند تا آقای منتظری منافقین و ارباب آنان (شیطان بزرگ) را که مردم از در بیرون رانده بودند، از پنجره به درون بازگرداند و خون شهدا و آرمان مقدس آنان را بر باد دهد؟! جایی که یک مجتهد جامع‌الشرایط می‌تواند برای حفظ اساس اسلام و مصالح کشور



دخالت در سیاست از نظر اسلام، همانند دیگر مسائل اسلامی شرایط دارد و این‌گونه نیست که اسلام به کسی که فاقد بینش سیاسی است، رخصت دهد که با اظهار نظرهای خام، بی‌ریشه و ناپخته نظام اسلامی را متزلزل سازد و اوضاع کشور را به هم ریزد.

اسلامی حلال خدا را حرام کند و حکم به تحریم تنباکو دهد، چگونه حق ندارد دهانی را ببندد که بر خلاف مصالح اسلام باز می‌شود؟!

از زبان آقای منتظری به سفسطه دست زده‌اند که «من یک فرد عامی نیستم که بخواهم از ایشان تقلید کنم... و تقلید بر شخص مجتهد عالم به وظیفه خود حرام است!» و آنگاه شعار داده که «هر کس بویی از علم فقاہت به مشامش رسیده باشد آن را می‌داند»!! انگار لازم بود که آقای منتظری از امام تقلید کند تا از دخالت در سیاست دوری‌گزیند. امام در مقام ولی فقیه حکم کرد: «از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید...»

بنابراین، بحث تقلید مطرح نیست تا او بخواهد مجتهد بودن خود را به رخ بکشد! و روشن است که حکم ولی فقیه برای همه مجتهدان لازم‌الاتباع است و هر کس بویی از اصول ولایت فقیه به مشامش رسیده باشد این را می‌داند!

آقای منتظری در نامه ۱/۷ به امام صریحاً اعلام می‌کند «... خود را ملزم به اطاعت و اجرای دستورات حضرت عالی می‌دانم.» آیا او با این جمله می‌خواست بگوید که من بر خود لازم می‌دانم از امام تقلید کنم یا حکم آن رهبر معظم را بر خود واجب می‌دانسته است؟!

بایسته یادآوری است که در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری آنچه برای زیر سؤال بردن نامه ۱/۶ امام آمده است برگرفته از دفاعیات آقای عبدالله نوری است که تسلیم‌طلبان برای او دیکته کرده بودند^۱ و از آنجا که آنان تفاوت حکم و فتوا و لزوم اطاعت همه مجتهدان از حکم ولایت فقیه و تفاوت آن را با تقلید نتوانستند تشخیص دهند، مسائل را با یکدیگر خلط کردند؛ تدوین‌کنندگان کتاب خاطرات نیز آن را بی‌کم و کاست به نام آقای منتظری منعکس نمودند.

۱. دفاعیات نامبرده در همان مقطع که منتشر شد، از سوی این نگارنده مورد نقد و بررسی قرار گرفت. لیکن روی

جهاتی تا کنون از انتشار آن خودداری شد و به امید خدا در فرصت مناسب به انتشار آن دست خواهد زد.

بی‌تردید آقای منتظری تفاوت میان حکم و فتوا و لزوم اطاعت مجتهدان از احکام ولایت فقیه و تفاوت آن را با تقلید می‌داند و این‌گونه دیدگاه‌های ناشیانه و عوامانه را بر زبان نمی‌آورد و اینجاست که روشن می‌شود که کتاب خاطرات نمی‌تواند به صورت کامل از زبان آقای منتظری تراوش کرده باشد.

آقای منتظری در کتاب ولایت فقیه خود صریحا اعلام کرده است:

حکم حاکم اسلامی برای دیگر مجتهدین نیز نافذ است، زیرا امام معصوم در توقیع شریف خود حکم کرده است که حاکم اسلامی حجت از جانب او می‌باشد و روشن است که برای هیچ‌کس مخالفت با حجت امام (ع) جایز نیست. علاوه بر این، آنگاه که رهبر مسلمانان و آن کسی که از جانب رهبر منصوب شده است اگر برای وحدت کلمه مسلمانان و حفظ نظام آنان حکمی صادر کرد، برای هیچ‌کس، چه مجتهد یا غیر مجتهد، روا نیست که جماعت مسلمین را دچار تفرقه کند و با رهبر به مخالفت برخیزد.^۱

از زبان آقای منتظری آمده است:

... مگر ایشان ۴۸ ساعت بعد از نامه ۶۸/۱/۶ در نامه ۱/۸ که به نام ایشان از رسانه‌ها

پخش شد، ننوشتند... شما فقیهی

باشید که نظام و مردم از نظریات

شما استفاده کنند؟ آیا مقصود

ایشان این بوده که نظام در شکایات

و سهویات نماز از من استفاده کند؟!

در پاسخ این اشکال بی‌پایه و ناشیانه

باید گفت:

نمی‌توان باور کرد که جمله «نظام و

مردم از نظریات شما استفاده کنند» برای

آیا اگر به کسی که از شناخت معروف و منکر عاجز و ناتوان است گفتند از دخالت در امر به معروف و نهی از منکر خودداری کند، مانند این است که «به او بگویند دین نداشته باش»!!^۱

برخی تا آن پایه پیچیده و مبهم و نامفهوم باشد که به توضیح و تفسیر نیاز داشته باشد. روشن است که نظام جمهوری اسلامی در زمینه بسیاری از مسائل اقتصادی و اجتماعی و امور دیگر کشورداری، به این نیازمند است که کارشناسان اسلامی در حوزه‌های علمی تحقیق و بررسی کنند و نظریات اجتهادی - فقهی ارائه دهند. مسائلی که پس از گذشت سالیانی از پیروزی انقلاب اسلامی هنوز به درستی حل نشده است. مالکیت در اسلام و حدود آن، زمین و تقسیم اراضی، انفال و ثروت عمومی، پول، ارز و بانکداری، مزارعه، مضاربه، رهن و اجاره، حدود و دیات، حقوق بین‌الملل و تطبیق آن با احکام اسلام، موضوعات هنری، مانند موسیقی، تئاتر و سینما، مسائل پیچیده طبی مانند پیوند اعضای بدن ... مسأله آزادی و حدود آزادی‌های فردی و اجتماعی و ده‌ها موضوع دیگر که مورد نیاز امروز نظام اسلامی و مردم مسلمان است، از مسائلی است که بایستی در حوزه‌های علمی از طرف فقهای دینی و کارشناسان اسلامی بررسی، ارزیابی و کارشناسی شود و تبیین و تشریح گردد و راه‌های عملی و اجرا شدنی بهتر آن نشان داده شود.

امام در نامه ۶۸/۱/۸ به آقای منتظری رهنمود داده است که به جای جار و جنجال و جوسازی بر ضد نظام جمهوری اسلامی و دخالت‌های نابجا در امور قضایی، قانونگذاری و اجرایی و امر و نهی قیم‌آبانه و غیر قانونی بایسته است که همانند فقهای بزرگ حوزه‌ها به بحث و تحقیق مسائل علمی و فقهی مورد نیاز روز بنشینند و راه حل عملی نشان دهد تا «نظام و مردم از نظریات» او بهره بگیرند.

شبکه حاکم در بیت آقای منتظری و تدوین‌کنندگان کتاب خاطرات می‌خواهند و انمود کنند که «استفاده نظام و مردم» از آقای منتظری یا باید به شکل نامه‌پراکنی‌ها، ایراد سخنرانی‌های جنجالی و دخالت در امور جاری کشور باشد یا به «بیان شکایات و سهویات» محدود گردد. به تعبیر دیگر از دید آقای منتظری و دار و دسته او یک عالم دینی یا باید جارچی باشد یا مسأله‌گو! و راه سومی ندارد!!

از خرده‌گیری‌های دیگر که به نامه ۱/۶ و ۱/۸ امام گرفته‌اند اینکه این دو با یکدیگر ناهمگون

است و تعارض دارد. در صورتی که نامه ۱/۶ مربوط به مقطعی است که آقای منتظری بر سر موضع خود ایستاده و بی‌اعتنا به هشدارها و اندرزهای امام و یاران دلسوز، به سمپاشی و جوسازی بر ضد نظام جمهوری اسلامی ادامه می‌داده و زبان گویای منافقین و دیگر عناصر ضد انقلاب بوده است. لیکن نامه ۱/۸ را امام در برهه‌ای نوشت که توبه‌نامه آقای منتظری را دریافت کرده بود و او در این توبه‌نامه از گذشته‌ها اظهار ندامت کرده و حکم امام را مبنی بر کناره‌گیری از قائم‌مقامی و عدم دخالت در سیاست پذیرفته بود.

ملت مسلمان ایران به درستی آگاه است که یک انسان بزهکار و مجرم آنگاه که از اعمال ناپسند خود اظهار پشیمانی و پریشانی کند و به خود آید، از نظر اسلام آمرزیده است و حکم اسلام درباره او متفاوت است با روزی که به گناه اصرار می‌ورزید. آن روز که هنوز توبه نکرده حکمی دارد و آنگاه که از کردار زشت و ناپسند خود پشیمان شد و راه درست را در پیش گرفت حکم اسلامی درباره او

اگر یک انسان ساده‌لوح و ناآگاه با دستاویز اینکه «اسلام دین سیاست است» به خود رخصت دهد که در امور کشور دخالت کند، اسرار نظامی را فاش سازد، دل مردم را خالی کند و آب به آسیاب دشمن بریزد، از نظر اسلام کیفر سختی برای او خواهد بود.

عوض می‌شود و آن نسبت‌هایی که تا دیروز به او روا بود، ناروا می‌گردد. جریان کنار زدن آقای منتظری از قائم‌مقامی و سخنان سفسطه‌آمیز و ضد و نقیض نامبرده در بخشی دیگر بررسی می‌شود و در پایان این فرگرد نکته‌ای بازگو می‌شود که نمودار بی‌اعتقادی و بلکه کینه توزی آقای منتظری و بیت او نسبت به امام است، تا سرشت و خوی و

خصلت این چهره‌ها برای مردم بهتر آشکار شود و مظلومیت امام بیش از پیش روشن گردد.^۱
در خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است:

... یکی دو ساعت از ظهر گذشته بود که آقای حاج شیخ عبدالله نوری از تهران وارد شدند و شروع کرد به اظهار ناراحتی زیاد که قرار بوده این نامه (۱/۶) را در رادیو و تلویزیون بخوانند و اگر نامه پخش شود چه می‌شود. خیلی بد شده و امام خیلی ناراحت هستند و شما باید چیزی بنویسید که ایشان قانع شوند و...

آقای نوری با حالت گریه متنی را از جیبشان درآوردند و گفتند در ماشین این متن را نوشته‌ام که شما این مضمون را به امام بنویسید. نامه مفصلی بود... در حقیقت یک چیزی متضمن اعتراف به گناه و همکاری با منافقین و ... آقای دری هم یک متنی مشابه این را آماده کرده بود که البته متن آقای نوری خیلی تندتر بود ولی مشخص بود که هر دوی آنها به یک هدف بود و به خیال خودشان می‌خواستند بیت امام را راضی کنند تا نامه ۱/۶ ایشان در رسانه‌ها پخش نشود... بعد از دو، سه ساعت مشاجره آقای نوری گفت اگر شما بنویسید منافقین در بیت من نفوذ داشتند، امام خوشش می‌آید. من گفتم امام از دروغ خوشش می‌آید؟ ایشان گفتند لابد چیزی بوده است. آقای نوری که این جمله را گفت من خیلی عصبانی شدم و گفتم... خورده است هر که می‌گوید منافقین در خانه من نفوذ کرده‌اند!!!^۲

از کوزه همان برون تراود که در اوست.

از خدا خواهم توفیق ادب	بی‌ادب محروم ماند از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد	بلکه آتش بر همه آفاق زد

۱. با عرض پوزش از ملت بزرگ ایران که هیچ‌گاه اهانت به امام را تحمل نمی‌کنند و حتی در این راه قربانی داده‌اند.

۲. خاطرات، ص ۶۷۸.